1623

ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ

از تصانیف عارف باللہ حضرت مولانا شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی رحمۃ اللہ [illegible]



مکتوب [illegible]

معہ

مناقب

ابی عبد اللہ محمد بن اسماعیل [illegible]

[illegible] ابن تیمیہ

حسب الحکم جناب مولانا سید ظہیر الدین عرف سید احمد نواسہ مولانا شاہ رفیع الدین [illegible]

در مطبع احمدی واقع شہر دہلی طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله تعالى مجزل النعم وملهم الحكم وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحابه اجمعين

اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که اول صوفیه متفرق شدند به دوازده فرقه دو فرقه مردود که حلولیه و حلاجیه باشند و ده فرقه مقبول و هر صنفی را ازین ده صنف معاملتی و طریقی نیکوست اندر مجاهدات و آداب لطیف ست اندر مشاهدات وایشان در معاملات و مجاهدات و ریاضات مختلف اند در اصول و فروع شرع و توحید متفق اند محاسبیه منسوب بابی عبدالله حارث بن اسد المحاسبی و قصاریه منسوب بابی صالح حمدون بن احمد بن عمارة القصار و طیفوریه منسوب بابی یزید طیفور بن عیسی البسطامی و جنیدیه منسوب بابی القاسم جنید بن محمد البغدادی و نوریه منسوب بابی الحسن احمد بن محمد النوری و سهلیه منسوب بسهل بن عبدالله التستری و حکیمیه منسوب بابی عبدالله محمد بن علی الحکیم الترمذی و خرازیه منسوب بابی سعید خراز و خفیفیه منسوب بابی عبدالله محمد بن خفیف الشیرازی و سیاریه منسوب بابی العباس السیاری - هکذا ذکر الشیخ الهجویری فی کتاب کشف المحجوب و این فقیر را به هر طریقه ازین طرق از جهت خرقه سلسله می رسد و شیخ ابوطالب مکی را به جنید و نوری و محاسبی و سهل التستری و غیره ایشان سلسله میرسد و همچنین سائر کبار متقدمین را باکثر این بزرگان سلسله منتهی میگردد و چون آن زمانه گذشت مدار کار بر طریقه جنیدیه افتاد و جمهور اهل طریقه با و نسبت درست کردند و لنذکر منها ما یدل علی انعطاف سلسلتنا الی هذه الطرق العشر بالاجمال - اما الجنیدیة فهی اظاهر و قد ثبت ان جنید صحب حارث بن اسد المحاسبی - و اما القصاریة فتلقن الشیخ ابو القاسم القشیری من الشیخ ابی عبدالرحمن السلمی و هو تلقن من الشیخ ابی احمد بن عیسی و هو تلقن من الشیخ ابی محمد بن عبدالله بن منازل و هو تلقن من الشیخ الملامتیة ابی صالح حمدون بن احمد بن عمارة القصار و هو تلقن من ابی تراب عسکر بن حسین النخشبی و هو تلقن من حاتم الاصم و هو تلقن من شقیق

بن ابراهیم البلخی واما الطیفوریة فالسلسلة الشطاریة تنتهی الی الشیخ محمد المغربی تلقن من روحانیة الشیخ
ابی یزید البسطامی والشیخ ابو القاسم الکرگانی صحب الشیخ اباالحسن الخرقانی تلقن من روحانیة الشیخ ابی یزید
البسطامی واما النوریة فالشیخ ابو مدین المغربی اخذ الطریق عن الشیخ ابی یعزی وهو عن الشیخ ابی شعیب وهو
عن الشیخ عبد الجلیل وهو عن الشیخ ابی الفضل الجوهری وهو عن والده ابی عبدالله الحسین الجوهری وهو عن الشیخ ابی
الحسین النوری رفیق الجنید وهو عن التستری واما السهیلیة فالشیخ ابوطالب المکی اخذ الطریق عن ابی الحسن محمد بن
ابی عبدالله احمد عن ابیه ابی عبدالله احمد بن سالم البصری عن سهیل بن عبدالله التستری واما الحکیمیة فالخواجه نقشبند
البخاری تلقن من روحانیة شیخ محمد بن علی الحکیم الترمذی واما الخرازیة والحقیقیة فالشیخ شهاب الدین السهروردی
لبس الخرقة عن عمه القاضی وجیه الدین عمر عن والده محمد عمویه وعن الشیخ اخی فرج بن احمد بمشارکة الآخر عباس ابیه
وعن الشیخ احمد الاهوری ملباسه عن ممشاد الدینوری وملباس ابی الفرج الزنجانی اما عن ابی العباس النهاوندی ملباسه
من ابی عبدالله محمد بن خفیف الشیرازی ملباسه من ابی محمد وقد اخذ عن ابی سعید الخراز وهو اخذ عن محمد بن منصور الطوسی
وصحبت ذالنون المصری وسریا السقطی وبشر الحافی والحمد لله رب العلمین ✦ حضرت خواجه عبدالله احرار قدس سره
بیتے چند در رساله ایراد حقیقت فرموده اند که مؤاش بطریق اجمال امتحان عدم شعور بحضور حق ست سبحانه وچون فهم
معانی آن ابیات در غایت غموض واغلاق بود این خاکسار از جناب مقدس حضرت ولی نعمت التماس کشف
مضامین آن بروجه وجدان کرامت ترجمان موافق اصطلاح خاص حضرت ایشان مد ظله نمود باین تقریب
قلم ارشاد رقم متصدی کشف وبیان آن گردید ابیات این ست ابیات داو جاروبے بدستم آن نگار ✦
گفت زین دریا برانگیزان غبار ✦ آب آتش گشت وجاروبم بسوخت ✦ گفت از آتش تو جاروبے بیار ✦
کردم از حیرت سجودے پیش او ✦ گفت بی ساجد سجودے خوش بیار ✦ آه بے ساجد سجودے چون بود ✦
گفت بیچون باشد وبے خار خار ✦ - الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی - دریا عبارت از وجود منبسط ست
بر هیاکل موجودات که بصفت وحدة خود جمیع موجودات را در گرفته وجاروب عبارة ست از ذکر لا اله الا الله که نفی
اله باطله میکند مانند نفی کردن جاروب غبار خس وخاشاک را از خانه - پس در اول حالة اهل ارشاد به نیابة
محبوب حقیقی سالک را بذکر نفی واثبات میفرمایند برای نفی اله باطله هر چند در حقیقت حال هیچ باطلے نیست هر چه
هست نوعے از وجود ست وجمیع موجودات متلاشی اند در وجود حق وذکر نفی واثبات دلالت میکند بر تمثیل غیری
پس مضمون خطاست اهل ارشاد این باشد که از دریا که محل غبار نیست غبارے باید برانگیخت پس چون سالک
بتوحید حقیقی مشرف شد اثبات غیریة از هم پاشید ونفی بیکار گشت وهمین ست معنی آب آتش گشت وجاروبم
بسوخت یعنی تجلی صفت وحدة نفی واثبات را بیکار ساخت بعد از ان اهل ارشاد به نیابة محبوب حقیقی فرمودند

از مواهب بایدکرد چه شهود وحدت تا زوال بشریت متلاشی شود و تخلق با خلاق الله بدست آید همین ست معنے
احراقش جاروب ہے برآر چون سالک مغلوب توحید بود او را حیرتے درگرفت و آن حیرت محمود بود که آنجا مظهر سوی
ظاهر مجرد میلانے دارد بالذات و همین ست معنی سجده بعد از ان مطلوب فنار الفنا ست که شعور بتوجه نباشد
و همین ست معنی بے ساجد سجود ے خوش بیاد اینجا اشکالے بهم رسید که توجه مستلزم علم بنفس خود ست زیرا که
نسبتے ست بین الشیئین ـ حل این اشکال از جناب حضرت وحدة چنین فائض شد که مبنی اشکال خلط علم حضوری
با علم حصولی ست و آن علم حضوری حضور ذات شی ست نزدیک ذات و آن حضور هم ذات اوست اینجا اتحاد
حقیقی ست ـ اثنینیة اعتبار ے حالی ست بسیط که کثرة نسب را گنجایش ندارد اما در حالة تا زله نسبته بین
الشیئین و نحو آن تعبیر توان کرد ـ مکتوب در تحقیق مجملے از نسبت حضرت الشان مدظلهم بطرق مشهوره
اکابر صوفیه و تعبیر وجود موهوب که در اصطلاح صوفیه مشهور ست و بیان تقلید آنحضرت به مذهبے از مذاهب
فقها و ائمه اربعه که بنام کمترین نیاز منان صادر شده برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله بشهود چند سوال کرده بود
جواب آن بین الاجمال و التفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریقه از طرق مشهوره
مشابه تر ست گفتم در اخذ اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقوی در اتصال من طریقه
نقشبندیه ست و در نسبت باطن اقتدائے من بطریقه جیلانیه است زیرا که اصل در طریقه نقشبندیه حفظ صورت
ذهنیه حضرت حق ست و در مدرکه هر آدمی اشاعتے با آنجناب واقع ست و آن صورت اجمالیه ذهنیه حضرت حق ست
و این طائفه آنرا واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند از ان انتقال کنند بحقیقة الحقائق داخل
در طریقه جیلانیه تهذیب روح ورست تا چون مهذب شوند هر وقت که ازرا اعمال کنند و معرفت تجلی اعظم
میسر شود و در سجادهٔ خلافت و بشارت سلف بحال خلف اقوی نزدیک من طریقه چشتیه ست و اقوی نزدیک
من باعتبار دلیل کتاب و سنة و اشبه باصول طریقه جنید و طریقه سهروردیه است اگرچه فقیر را مناسبت
با طرق بسیار ست اما این چهار چیز ازین چهار طریقه استفاده کرده ام جزے الله تعالی اهلها خیر الجزاء و فائده
دیگر زائد از جواب میگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
در جبین هر یکے نورے یافتم که آن نور غالب شان است و ریاست پیدا کرده بر جمعے دو صد کس باشند یا زیاده
و آن را متوارث یافتم ابا عن جد و آن باصطلاح ما نقطه بخت ست اگرچه گاهے باعتبار دنیا باشد و گاهے
باعتبار دیانت و علم دیدم که آن نور بطریق وراثت بسیتة بمن انتقال کرده ست ـ والله اعلم بالصواب
سوال دویم ـ آنکه صوفیه فرموده اند که بعد فنا بشریت وجود موهوب میدهند ـ موسی اندر درخت آتش دید
سبز تر میشد آن درخت از نار شهوة و حرص مرد صاحبدل ∴ این چنین دان و این چنین انکار ∴

معنی فنا بشریت و وجود موهوب حقیت گفتم اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق
شده اند آنکه نفس بهیمیه او غالب تر است و آنکه نفس سبعیه او زور آور تر است و آنکه نفس لطیفیه او قوی تر است
پس آدمی در ابتدائے حال مغلوب یکے ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب دو نفس بهر راهے که آن غالب می کشد
میرود چون توبه کرد و معتقدات شرع را در عقل خود جا داد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را پاستی
نماند الا بعد اجازهٔ شرع چه در باب سبعیه و چه در باب شهویه بشریه او فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث
لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به ـ اشاره بهمین مقام ست چون ازین مقام ترقی واقع شود محبت
حضرت حق و دوام توجه به او لازم گرفت و مغلوب آن شد و او را پاستی نماند الا اتصال بے کیف و قبله نماند توجه و
انجذاب خاطر او را الا همین معنی فانی شد در حق و باقی گشت بحق و ازینجا دو راه پیش می آید یکے راه نور القدس و
حجر بحت و آن شاه راهے ست به ذات بحت بعد و دیم راه توحید افعال و صفات و اضمحلال اشیا در حقیقت
واحده و طلوع آن از کوهٔ انا خود و انا هر موجودے بعد از ان استقلال آن حقیقت واحده بخیال خود لعدا از
اتمام هر دو راه با کلی می آگاهاند او را بآنکه هر لطیفه حکمے دارد و حکم یکے حکم دیگری را مزاحمت نمی کند و متعاقب آن تفرقه
می اندازند در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار و دل با یار بجوارح و نفوس ثلثه کارهائے مناسبه آن می کند
و لبسر روح بکیفیة الاتصال مشرف میشود و با لطیفه خفیه بمعرفت حقیقت واحده مشرف میگردد و این را وجود موهوب
گویند و این دو بیت اشاره بآن ست. سوال سویم ـ آنکه عمل تو در مسائل فقهیه بر کدام مذهب ست ـ گفتم
بقدر امکان جمع میکنم در مذاهب مشهوره مثلا صوم و صلوة و وضو و غسل و حج بوضعے واقع میشود که همه اهل مذاهب
صحیح دانند و عند تعذر الجمع با قوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل مینمایم و خدا تعالے
این قدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی کرده شود و در فتوے بحال مستفتی کار میکنم مقلد هر مذهبے
که باشد او را از همان مذهب جواب میگویم خدا تعالے هر مذهبے ازین مذاهب مشهوره معرفتے داده است ـ الحمد لله تعالے
ایضا در جواب بعض مسائل این خاکسار ارشاد فرمودند. بسم الله الرحمن الرحیم ـ محبت عزیز القدر
خواجه محمد امین سلمه الله ـ سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است ـ پس لازم شد که
آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک لطیفه است اما وجوه و طبقات
شتے دارد وجهی دارد متصل جوارح و وجهی دارد مائل بنفس شهویه و وجهی دارد مائل بنفس سبعیه که منبع آن نیز دل
صنوبریست و طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته به روح و همچنین روح نیز وجوه و طبقات شتے
دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القدس و وجهی دارد ملصق بخفی و آنچه از میان لطائف عزیز مشار الیه
بالقوة و استقلال اعتبار دارد وجهی ست از وجوه قلب که نزدیک بروح ست و وجهی از وجوه روح که بقلب مائل ست پس غالب

انست والله اعلم که ظهور ثمرهٔ طهارت و عبادت و نسبت اویسیه و یادداشتی که غالب بر آن انس باشد و محبت اهل الله بوجه انس و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیز از این چیزها و مناسب این چیزها باشد انشاء الله تعالی و اگر اتمام سیر لطایف مقدر است آخر کار رجوع به همین چیزها باشد و استقرار در همین موطن ؛

ایضاً در حل معانی این رباعی که منسوب است به عارف روم قدس سره بر وفق درخواست کمترین املا فرمودند ؛ **رباعی** وے بر سر کوئے زله غارت کردم ؛ مرپاکان را جنب زیارت کردم ؛ شکرانه آنکه روزه خوردم رمضان ؛ در عید نماز بے طهارت کردم **شرح** - بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله اولاً و آخراً ؛ احتمال دارد که معنی این رباعی بدین وجه باشد **قوله** وے بر سر کوی الخ - یعنی در اول سلوک بر سر راه خدا بقیه فیض اکابر که از خوان نعمت حضرت ذوالنعم حاصل کرده بودند تناول کردم - حاصل آن است که باذکار و افکار که از این برگزیدگان کابراً عن کابر روایت آمده است پیش گرفتم **قوله** مرپاکان را الخ یعنی پیش از آنکه از نجاست نفسانیه و کدورت ذهنی خلاص شوم بزرگان طریقه را به اعتقاد تمام زیارت کردم و همت خواستم چه از قبیله احیاء و چه از قسم اموات **قوله** شکرانه الخ یعنی بعد از آنکه ریاضت تمام شد و وصول به حاصل آمد کار از مجاهده درگذشت و به مشاهده پیوست و بسبب جدا شدن هر لطیفه از لطیفه دیگر احتیاج مجاهده نماند ترک ریاضت کردم و این کنایه است از زوال محنت و حقیقت ترک اصول مفروض مراد نیست **قوله** در عید نماز الخ یعنی همه اوقات و اصل خوشی است و عید در عید است و بهار در بهار است الم فراق برخاسته و قبض تفرقه روی باستتار نهاده و در همه اوقات حقیقت نماز که حضور بی کیف است حاصل شد طهارت ظاهر و عدم طهارت و نوم و یقظه برابر شد وقتی که متطهر و متوجه بجانب حق می نشیند از وقتی که مخالطت ازواج میکند یا حساب دخل و خروج مے نماید در اصل حضور ممتاز نیست ؛ والله اعلم بحقیقة الامور ؛

درجواب بعض عزیزان که انکشاف حقیقت معنی قول حضرت مرتضی کرم الله وجهه نموده بودند نوشته اند

بسم الله الرحمن الرحیم ؛ استفسار کرده بودند که معنے قول حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه - لو عرفت الله بمحمد لما عبدته ولو عرفت محمداً بالله لما اتبعته چیست باید دانست که این کلمه در جائے معتمد ندیده ام والله اعلم و بر فرض صحت نقل او را معنے مناسب مشرب تصوف هست - صوفیه ذکر کرده اند که سالک را به سوی خدا تعالی دو راه است راه معیة قال الله تعالی وهو معکم این ما کنتم - و این راه واسطه بر نتابد - و راه وسائط قال الله تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله - و قال - قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و این راه در حق امتیان بی واسطگی بر نتابد - بالجمله درین کلمه اشاره رفته است به تکمیل هر دو راه و استقلال هر یکے فرداً فرداً یعنی اگر مے شناختم خدا تعالی را به محمد علیه الصلوٰة والسلام عابد او نمی شدم و مرتبه عبودیت از من درست نشدے

زیرا که حقیقت عبودیت به معرفت راه معیت راست میشود دیگر بار فرمود اگر می شناختم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را
به خدا با آن معنی که سر آن حضرت وجود و ظهور او به صورت محمدیه مطمح نظر باشد راه وسائط که اتباع اشارة بآنست
راست نیامدے بلکه جمع کردم بین الطریقین وایفاء حق هر یکے نمودم و بر قاعده متکلمین نیز صحیح ست زیرا که
ایشان میگویند واجب ست که خدا تعالی را بدلیل عقلی بشناسد نه بر اخبار حضرت مخبر صادق علیه السلام اکتفا
کند و معرفت محمد صلے الله علیه وسلم بنبوت مقدم ست بر معرفت بسیاری از صفات و احکام پس اگر خدا تعالے
را می شناخت و بشناخت او معترف نبوة ایشان میشد پس بوجہے که می باید شناخته باشد. هذا ما ظهر لی والله اعلم

مکتوب در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که در باب مرتبه خلت و حصول این مرتبه عظمے به آنحضرت صلے الله علیه وسلم به وساطت بعضے افراد امت و آن افراد را مراد از نفس خود داشته اند بنام کاتب حروف صادر گردید

برادر عزیز القدر خواجه محمد امین اکرمه الله تعالے بشهود سوال کرده بودند که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالے
سره العزیز در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث و غیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت را صلے الله علیه وسلم
بعد هزار سال بواسطه بعض افراد امت مقام خلت حاصل شد و دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم
مستجاب گشت و باشارة مفهوم میگردد که مراد ازان فرد ذات حضرت مجدد ست و این مقدمه بظاهر مورد
اشکالات کثیره است از انجمله آنکه توسط فردی از افراد امت در حصول مقام خلت که از اعلے مقامات ست
مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیا ست علیه الصلوة والتسلیمات و حضرت مجدد متصدی جواب
این اشکال خود شده اند که خدام و غلمان اگر برائے مولای و مخدوم لباسے فاخره تیار کنند هیچ مزیتے
ایشان را لازم نمی آید و فیه ما فیه و از انجمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده ست الا ان الله اتخذنی خلیلا کما
اتخذ ابراهیم خلیلا و این حدیث نص صریح ست در اثبات خلت مر آنحضرت را پس قول به عدم حصول
آن مرتبه الا بعد هزار سال مخالف حدیث صریح صحیح باشد گفته نشود که مراد ازین خلت که درین حدیث
وارد شده مطلق محبوبیت ست نه خلت مصطلحه فلا اشکال زیرا که تشبیه بخلت حضرت ابراهیم ازین تاویل ابا
میکند پس درین مسئله آنچه نزدیک تو متحقق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر رسید که هر چه در حالت
راهنه تحقیق تحریر آن باید بنویسد باید دانست که کشف اهل الله راست و درست ست ولیکن در بعض
اوقات حقیقت الامر الطریق اجمال در می یابند و در بعض اوقات به تفصیل و در بعض اوقات
شیئاً فشیئاً و در بعض اوقات بغیر حجاب و متتبعان کلام صوفیه لاچار اند از دانستن اجمال و تفصیل و اغماض نظر
از مخالفتے از زمان که قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل میباشد پس ما شک نداریم که در هر طائفه از زمان

فیضے دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی دیگر درمیان مردمان مفتوح شده و چون روح حضرت خاتم النبیین علیه
الصلوٰة والتسلیمات بسبب علو مبدا یقین ایشان و عموم فیضے که بدست ایشان بر مردمان لفا شده است
و بسبب ظهور انتظام دوره جوی که از حجر بحت حضرت ایشان سر برآورده و لاسباب اخری لا تطیق ان تحصیلها
عقنا هذه بعنوان حظیرة القدس و شیخ آن در و پوش آن و منطقه آن و تمثیل و صورت و هرچه ازین قبیل بعنوان گفت
شده است هر فیضی جدید که در عالم پیدا میشود و بتازگی بروی کار مے آید ضمیمه حظیرة القدس میشود و بسبب احجار بحت
نفوس بنی آدم که طبقه بعد طبقه پیدا میشوند ایں ل بساست که این امر را اجمالا ادراک کنند و باین لفظ تعبیر نمایند که این
کمالات احوال آنجناب را حاصل شده است و تفصیل این کلام و ایقاب حق آن ست که گفته شود که مصلحت کلیه الهیه
اقتضا کرده است که بعض شروح و تفاصیل و عکوس تجلی اعظم در هر عصرے پیدا شود و نشاء آن حجر بحت شخصے باشد از محل
و آن حجر بحت بآن نور مجرد بمنزله شعاع تجلی اعظم و مشابه اعراض آن جوهر افخم گردد و آن ظهور خود است بحسب اطوار
و ادوار و قطور خود است بحسب اشخاص و ازمان و این فقیر اشارتے کرده باین قسم ظهور و باین قسم استکمال در بیت
با جمال ذاتیش حسن دگر در کار شد چشم او را سرمه لم تالف او را شانه ام و چون این مقدمه ممهد شد مقدمه دیگر نیز
باید دانست که حقائق اجمالیه که بر اہل اسظاهر مشتبه چون نعته و حرف از تعبیر آن کوتاه است این طائفه لفظی از کتاب
و سنت که بحسب فن اشارة و اعتبار بران حمل توان کرد میگیرند و آنرا عنوان آن حقائق اجمالیه فائضه بر قلب ایشان
میگردانند و سخن را بآن مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پرده آن لفظ ادا میفرمایند متفرسان از مطالعه
کنندگان را لازم ست که از خصوصیه آن لفظ اغماض نظر کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفت غامضه
سازند پس فیما نحن فیه اقامت لفظ خلت و استجابة دعائی اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و تصویر دائره که مرکز
آن صرف ذاتست و محیط آن کمالات ذات و ناصیبرو سته آن مرکز دائره تامه که مرکز آن محبوبیت ست و محیط آن
امتزاج محبیت همه نیرنگ فن اشارة و اعتبار ست اعتراض مثل این مقدمات وارد نمیشود چنانکه در صورت تهوسپ
اسدا یری اعتراض لفقدانها سبد الطفار اسد و یا و برد ذنب او و چیزے ندارد همچنین ست سخن در حقیقت قرآن
و حقیقت کنه و حقیقت محمدیه و بیان دوائر و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الف فتح دوره دیگر شده است
که بعض عبارات اجمال فیوض متقدمه است مثلا احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده هیئت جمعیت پیدا کرده
و بعض اعتبارات تفصیل فیوض متقدمه است مثلا مسائل حجر بحت و انانیه کبری درین دوره مفصل تر ست از ادوار سابقه
تفصیل تحقیق این دوره شرحے که این ورق گنجائش آن ندارد و بالجمله شیخ مجدد اراصل این دوره اند و بسا
معارف مخصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و
درست ومی بسیاسے از گمراهان با طبیعت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مدور ادوار مکون

کائنات ست و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض اوست اعظم اللہ تعالیٰ لہ الاجر فقیر در اکثر معارف کہ شیخ بزبان
فتح دوسہ آوردہ مصدق اوست مثل اشارۃ بتوحید شہودی اگرچہ شیخ از رمز وایما دران تجاوز نکردہ و سخن بی پردہ
ادا نہ فرمودہ و مثل قول بحقانیت علما اہل سنت در معارف اجمالیہ کہ بتقلید انبیا علیہم السلام اخذ کردہ اند و مخالف
نبودن آنہا با تحقیقات صوفیہ زیرا کہ معارف علما مقتصر ست بر بیان حظیرۃ القدس و تجلی اعظم و آن متعین
ست در نفس کلیہ بسان صورت راہے کہ در مرآۃ متعین شود ازین تعین بساطت اولی چند مرحلہ برترست
والیشان ہرچہ ازین مرتبہ خبر میدہند ہمہ راست و درست ست و درین صورت واجب ست قول بحدوث
ماسوی اللہ و قول بارادہ کہ تعلقات متجددہ داشتہ باشد لیست انچہ نزدیک فقیر در شرح معارف شیخ
مجدد متعین شدہ و اگر تحقیق دانشمندانہ در حل این اشکال سر دہیم میتوانم گفت کہ غرض شیخ اثبات اصل خلتہ
است آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلت بہ بنی آدم
بآن معنی کہ بتوسط او بعد ہزار سال مردمان حصہ از ان خلت یافتند و درینجا ہیچ خدشہ لازم نمی آید زیرا کہ
فضائل اضافیہ مثل مقتدا و متبوع عجم شدن بتوسط خلق متحقق شدہ است و ہمچنین ہر عالمے کہ بسبب او
جمع مہتدی شوند و اتباع حضرت خاتم الانبیا صلی اللہ علیہ وسلم درست کنند و آن عالم واسطہ عموم
دعوۃ و مقتدا بودن آنحضرت صلعم مر آن قوم را خواہد انکار آن مکابرہ ہست ۔ والحمد للہ تعالیٰ اولا و آخرا
وظاہرا و باطنا و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ وسلم تسلیما کثیرا ❊ ❊ ❊

ایضا ۔ مکتوب ارشاد اسلوب کہ بیکے از علما مدینہ منورہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والتسلیمات والتحیہ متضمن اجازۃ روایۃ حدیث شریف و تلقین ذکر نفی و اثبات موافق طریقہ علیہ نقشبندیہ ارقام فرمودند

الحمد للہ الذی خص ہذہ الامۃ المرحومۃ بفضیلۃ عظیمۃ ہی حفظ الاسناد و اقدر من شاء منہم بسعۃ الطرق و علو السند
وما اعظمہ من مدد و الصلوٰۃ والسلام الاتمان الاکملان علی سید المرسلین و قائد الغر المحجلین شفیع المذنبین
یوم الدین و علی آلہ و اصحابہ اجمعین اما بعد فیقول العبد المفتقر الی رحمۃ اللہ الکریم احمد المدعو ولی اللہ بن عبد الرحیم
العمری الدہلوی وفد علینا ببلدۃ ولی من اقلیم ہندوستان حبیبنا الفاضل من العلوم الدینیۃ حصتہ و افرۃ اللائح
علیہ آثار صلاحہ و برکات تقواہ فہی ظاہرۃ و باہرۃ الحافظ المجود للقرآن العظیم القاطن بمدینۃ النبی الکریم
الخطیب بالمسجد النبوی مولانا المکرم المبجل الشیخ ابراہیم افندی ذکرہ اللہ تعالیٰ فیمن عندہ و ضاعف
برہ و رشدہ ابن المرحوم مصطفیٰ چلبی الکنجی اعظم اللہ اجرہ و اتم فی افق الخیر نورہ فاراد ان یقرأ علیّ
شیئا من الحدیث و استجازنی لما اتصل لی روایتہ فقلت ہذا امر منکم یا اہل الحرمین بدأ و الیکم یعود و تلک
کلمۃ کنتم احق بہا و اہلہا ہی من الرب المعبود فالی اللہ الماجد بدا من الاجابۃ مستمدا من توفیقہ الرشد

والاصابیۃ فقرا علیّ اوائل الکتب الستۃ وغیرہا من مشاہیر الکتب الحدیثیۃ ولقنتہ الذکر بالنفی والاثبات علی طریقۃ السادۃ
النقشبندیہ واجزتہ بکل ذلک وبجمیع ما تصح روایتہ لہ بشرط المعتبر عند اہلہ ووصیتہ بما وصانی بہ مشایخی من التقوی واتباع جادۃ
السنۃ فی الظاہر والباطن وقد اتصل سندی والحمد للہ بسبعۃ من المشایخ الاجلۃ الکرام الائمۃ القادۃ الاعلام من المشہورین
بالحرمین المحترمین المجمع علی فضلہم من بین المحققین الشیخ محمد بن العلاء البابلی والشیخ عیسی المغربی الجعفری والشیخ محمد
بن محمد بن سلیمان الروانی المغربی والشیخ ابراہیم بن حسن الکردی المدنی والشیخ عیسی بن علی العجمی المکی والشیخ احمد بن محمد
بن النخلی المکی والشیخ عبد اللہ بن سالم البصری ثم المکی ولکل واحد منہم رسالۃ جمع ہو فیہا او
جمع لہ فیہا اسانیدہ المتنوعۃ فی علوم شتی اما البابلی فاجازنی بجمیع ما فی منتخب الاسانید الذی جمعہ
الشیخ عیسی لہ شیخنا الثقۃ الامین ابو طاہر محمد بن ابراہیم الکردی عن ابیہ وعن مشایختہ الثلثۃ الذین سردنا اسمائہم بعد
ابیہ کلہم عن البابلی واما الشیخ عیسی فناولنی مقالید الاسانید تالیفہ شیخنا ابو طاہر واجازنی بجمیع ما فیہ ابو طاہر
عن الاربعۃ المذکورین عنہ واما ابن سلیمان فاجازنی بجمیع ما فی صلۃ الخلف تالیفہ شیخنا ابو طاہر مشافہۃ عن المصنف
مکاتبۃ واجازنی بجمیع ما فیہ ولدہ محمد وفد اللہ عنہ واجازنی بجمیعہ السید عمر عن جدہ عنہ واما الکردی فاخبرنی بجمیع
الامم تالیفہ سماعا علیہ ابو طاہر بقراتہ علی ابیہ المذکور واما العجمی فالف الشیخ تاج الدین الدہان رسالۃ للبسط فیہا اسانیدہ
اجازنی بجمیع ما رواہ العجمی ابو طاہر عنہ وکان ابو طاہر قاری در سہ واخص تلامذتہ بہ وقرا علیہ الستۃ بکمالہا سمعت
من الشیخ تاج الدین القلعی الحنفی مفتی مکۃ اوائل الستۃ وشیئا من مسند الدارمی وموطا محمد وآثارہ واجازنی لسایرہا
وبجمیع ما تصح لہ روایتہ عن العجمی واما النخلی فلہ رسالۃ جمع فیہا اسانیدہ اجازنی لہا ابو طاہر عنہ وناولنیہا الشیخ
عبد الرحمن النخلی ابن الشیخ احمد المذکور واجازنی لہا عن ابیہ واما البصری فالف ولدہ الشیخ السالم لہ رسالۃ
اجازنی لہا وبجمیع ما تصح روایتہ السید عمر عن جدہ الشیخ عبد اللہ المذکور وسمعت منہ اوائل الکتب واجازنی
ابو طاہر عنہ وقد سمع منہ ابو طاہر مسند الامام احمد بکمالہ عند قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم وقرا علیہ شمائل الترمذی بکمالہ
الاحدیث سمر النسار فانہ سمعہ منہ وہذا آخر ما اردنا املاءہ فی ہذہ الورقۃ والحمد للہ اولاً وآخراً وظاہراً وباطناً

درجواب مکتوب مخدوم شیخ عبد الرؤف اصدار یافتہ بہ حقائق ومعارف آگاہ تذکرہ اہل اللہ

عزیز القدر جلیل المقام زبدۃ الکرام قدوۃ الانام مخدوم وشیخ عبد الرؤف سلمہ اللہ تعالی۔ از فقیر ولی اللہ عفی عنہ
بعد از سلام محبت التیام مکشوف باد۔ مکتوب بہجت اسلوب کہ در تفقد این ضعیف اصدار
شدہ بود رسید۔ الحمد للہ کہ عزیزان متوجہ حال این مسکین شکستہ بال اند از توجہ تفقد ایشان
امید قوی مے شود ترقب از مکارم اخلاق ایشان آن ست کہ آیندہ بر سنن گذشتہ متفقد
احوال وداعی بظہر الغیب باشند۔ احسن اللہ الیکم واطال بقاءکم وعمم فوائدکم وتمم عوائدکم والحمد للہ اولاً وآخراً

روز چہارشنبہ ۲ محرم سنہ ۱۱۵۷ بریں مکتوب از انشا نوشتہ شد

حضرت مخدومی شاه نور الله بدهانوی سلمه الله تعالی معنی این بیت التماس کرده بود
که منسوب ست بحضرت حکیم سنائی قدس سره بیت این ست بود متبوع صورت اجمال * وقت تفصیل منعکس شد حال
وحضرت ایشان ادام الله بقاره معنی آن بتوجه نوشته اند که تاویل این بیت بر قاعده تصوف آن ست که
در مرتبه فیض اقدس ذات بوجود عالم شد بعد ازان باینجا بوجود التفات فرمود هر نحوی ازان اینجا حقیقتی
گشت از اعیان ثابته پس در مرتبه اجمال که عبارت از مرتبه فیض اقدس ست بود اجمالی متبوع ست و
ماهیات تابع آن که بنه تشعب التفات بانجار خودش منشعب شده واو را تحقق وقیام نیست الا به ذات
ودر ذات وبراے ذات ودر مرتبه فیض مقدس که تفصیل عبارت ازوست حقیقت وجود تابع ماهیات شد پس
در هر ماهیتی احکام علی حده برروی کار آمد بحقیقت آن احکام وجود ست لیکن مفید بقانون آن ماهیت ومعین
بمسطر آن پس درین مرتبه وجود تابع ماهیات گشت * در تحقیق مسئله سیادت فرزندان
شریف که پدران آنها ودره شرفا باشند بر وفق التماس خاکساران املا فرمودند
الحمد لله - سیادت وشرف را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نه فرموده اند که چیست ودر قرآن ثلثه اوسلے هم
اصطلاحی مقرر نه شد آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن احکام شرع دائر فرمودند لفظ اهل قربی واهل بیت
است وفقها اتفاق کرده اند که اگر کسے چیزے بر حسنیین یا حسینیین وقف کرد فرزند حسنیه یا حسینیه چون
پدرش حسنی یا حسینی نباشد داخل نمیشود واین موافق علم انساب ست وموافق احادیث صحیحه واگر بر ذریه
حسن وحسین وقف کرد ابن حسنیه یا ابن حسینیه که پدرش حسنی یا حسینی نیست داخل مے شود ودر لفظ ولد اختلاف
کرده اند پس وظیفه فقیه درین مسائل آنست که گوید اگر اصطلاح زمان واقع شده باشد که شریف وسید
بجاے اهل بیت وذوی القربی اطلاق کنند همه بنی هاشم سادات باشند واگر اصطلاح زمان چنین ست
که ذریه حسن وحسین را گویند اولاد بنات نیز داخل باشند واگر اصطلاح زمان چنین باشد که حسنی یا حسینی را
سید وشریف گویند اولاد بنات داخل نشوند وحق آنست که شیخ جلال الدین سیوطی گفته است در رساله
العجاجة الزرنبیة فی السلالة الزینبیة که اتفق السلف علی ان ابن الشریفة لا یکون شریفا حتی یکون
ابوه شریفا - پس اینست اصطلاح مشهور از سلف وخلف وهیچ شبهه نیست که در زمان ما از سید و
شریف حسنی وحسینی را مے فهمند پس اطلاق اسم سید اولاد شریفه وسیده چون پدرش شریف نباشد صحیح
نیست وکفاءت هم از جهت آباست ونسب هم از جهت آبا - آنحضرت صلی الله علیه وسلم زبیر را از
بنی هاشم نشمرد وسهم هاشمیان بایشان نداد وحضرت عمر رضی الله عنه دفتر بر قبائل نهادند واولاد بنات
قومی را بآبا منسوب ساختند نه بقوم امهات واهل نسب اولهم الی آخرهم - برهمین رفتند لهذا محمد بیاج را

در عثمانیان مے نویسند نہ در علویان حالانکہ والدہ ایشان دختر حضرت امام حسین ست رضی اللہ عنہ وشواہد
این مسئلہ بسیارست ومن انکر الاجمال بان علیہ التفصیل واللہ یقول الحق وہو یہدی السبیل - اگر کسے گوید کہ
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضی اللہ عنہما سیادت از طرف والدہ داشتند پس ہمی باید کہ سیادت
از طرف والدہ باشد جواب گوئیم کہ سیادت در عرف متقدم بمعنے بزرگی و ریاست ست و آنحضرت صلے
اللہ علیہ وسلم ایشان را تشریف دادند باین کہ ہما سیدا شباب اہل الجنۃ ای رئیسا شباب اہل الجنۃ
و این سیادت بملاحظہ کمالات باطنہ است نہ بحسب نسب و ہر حکمے کہ ایشان داشتند از احکام اہل بیت
و ذوی القربے ہمہ از جہت ہاشمیت بود الا ذریۃ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بودن کہ از جہت والدہ داشتند
و ابو عبد اللہ حاکم روایت کردہ است حدیثے باین مضمون کہ اولاد ہر زنے منسوب میشوند بپدر خود الا حسن و حسین
کہ منسوب بمن اند پس اگر ایشان را محمدی بگویند درست ست و این کرامتے ست مخصوص بایشان ومن بعد
حکم ہمان ست کہ سیادۃ اصطلاحی ست اگر مراد بآن حسنی و حسینی بودن ست و ہو الظاہر پس سیادت از جہت آبا
باشد دون الامہات و اگر اصطلاح دیگر پیدا شود بہمان اصطلاح سخن گوئیم چنانچہ اگر قومی سید ترک را
بگویند یا حبشی را فلا مناقشۃ فی الاصطلاح ؛ کتبہ الفقیر الی رحمۃ اللہ الکریم ولی اللہ بن الشیخ عبد الرحیم
برائے حضرت مخدوم میان محمد عاشق پہلتی سلمہ اللہ تعالے ؛ نوشتہ اند
شوقے کہ بدیدن شما دارم بحقیقۃ ازلی ست کہ تجدد را در رنگ زوال بدامن او دست نمیرسد ہمین یک
لطیفہ است کہ بخود دش مے پیچد از یکے سر برمی آرد و قبلہ توجہ دیگر برامی سازد و بخود اندر میگردد و تنتقل
الصفات من حجر اتہا ؛ و صبابتی باعلوا تنتقل ؛؛؛ بعضے نکات غریبہ کہ در بعض
اوراق بہ خط مبارک ایشان یافتہ شد تبرکاً نقل آن نمودہ شد منہا
عم بزرگوار من علیہ الرحمۃ در مجلس حاضر بودند در انجا تحقیق بیت مشہور کہ علم حق در علم صوفے گم شود ؛ این
سخن کے باور مردم شود بحث افتادہ بود و ہر یکے چیزے میگفت شخصے از مجلسیان توجیہ آغاز کردہ کہ علم
حق در ترکیب مقلوب ست تقدیرش آنکہ در علم صوفے گم شود - فلا اشکال حضرت عم من بر بداہت جواب دادند
این سخن کے باور مردم شود - منہا - طفل بودم کہ شیخ فیروز شاہ کہ از مشاہیر عصر بودند و در سلسلہ شیخ
آدم بنورے پیوند داشتند بملاقات حضرت والد رضی اللہ عنہ آمدند ہمانا کہ مشرب ایشان تجویز رویۃ حق
سبحانہ بود بصر در دنیا و لہذا درین مسئلہ با حضرت والد بحثے میکردند این فقیر باوجود طفولیت قطع بحث
کردہ بایشان والموم کہ بصر یا از غایۃ ضعف و ناتوانی چیزے کہ خلف ما باشد نتواند دید بلکہ آنچہ بسر ما
باشد نتواند دید بلکہ اقرب ببصر از نفس خود چیزے ہست نفس خود را نتواند دید باوجود این ناتوانیہا چہ امکان

باشد که لطیف لطیف را معاینه کند ازین ترقیات ازادنے با علے نهایت در ابتهاج وانتعاش آمده ترک آن
بحث نمودند و همگی کلام ایشان بعد ازین تقریر ستایش این مسکین بود و پرسش حال و بیان مآل والله اعلم
منها - روزے حضرت والد قدس سره در راہے میرفتند و بهلی بود که یاران نوبت سوار مے شدند بعضی یاران
از نوبت رعایت تسویه نکردند و بحال پیادگان وملال ایشان التفات نمودند حضرت ایشان گفته فرستادند
که قوله تعالے - اعدلوا هو اقرب للتقوی در کدام سیپاره است در فکر تجسس آن افتادند و مقصود کلام نه فهمیدند
فرمودند بپرسید که این آیته در قرآن هست یا نه دریافتند که غرض چیست میان بدر الحق فرود آمدند والتماس
نمودند که این آیته در محلے واقع شده که بعید ازان بعد از وی ست منها - روزے حضرت والد قدس سره
بمیان محمد دلیل طاطفه فرمودند که رغبت خاطر شما الصوت متناسب بشیر ست یا الصوت جمیله گفت لصوت
تبسم فرمودند و گفتند ع شنیدن کے بود مانند دیدن ۞ منها - در بزم چون خسرو و شیرین بهم آمدند ندیمان
با مر خسرو این مردم را داستانها ز دند یکے گفت در زمین گنجے نهاده بود فرید وے ازان خبر یافت و آن را
باز کرد و گنج برداشت دیگرے گفت تدروی با تیں سروی میخرامید و بازی میکرد ناگاه شاهین آمد و او را
نخچیر کرد - دیگرے گفت چشمه بود شیرین تشنه شیرے بدانجا رسید و سیراب شد - دیگرے گفت لعلے بود گران
قیمت در کانے پنهان شاهے بدان اطلاع یافت و بر گوشه تاج نهاد رونق بر رونق بیفزود - دیگری گفت
گوهرے بود فرد آنرا بیاقوتے منضم کردند عقدے گران بها ازان منتظم شد - دیگرے گفت آفتاب و ماه هر دو
باهم قرار گرفتند خسرو گفت شیرے بود اندر مرغزاری گوزنے راه او گرفت رسن در گردن شیر بان افگند
و اسیر خود کرد شیرین گفت شاہے کامرانی کنیزکی را نواخت کنون که دست خسرو نقلی و جام ست نه نخچیر و
که صد خسرو غلام ست بزم و در سایه آن ماجو پادشهیش بخت و دولت مارو زباد ۞ منها - سعدخان
مردے بود از فضلائی روزگار در معقول دستگاہے تمام داشت بعد از تحصیل جاه و حشمت بوطن خویش مراجعت نمود
و آنجا تزوج کرد چون دو سه هفته از تزوج او بر آمد بدل وے دردی پیدا شد و در یکدو ساعت جان تسلیم کرد
شنیدم که دران زمان این بیت تکرار مینمود و دست تاسف بر هم مے زد ع عمرم بتحصیل دانش رفت نادانم هنوز ۞
کار دان بگذشت من در ساسانم هنوز ۞ و من منظوماته دام فضله - فراغت یافتم از حج و عمره ۞ چو احرامے
سر کوی تو بستم ۞ چو دیدم روی زیبائے تو جانا ۞ ز تشویش وجود خویش رستم ۞ بیا ساقی بده جام شرابے ۞
که مخمور صبوحے الستم ۞ ایضا - محبت نام جوشش طبع و میل نفس گشتن ۞ سرا اهل محبت در دو عالم گاو خر باشد ۞
زنازک طبع غیر از خود نما سهانے آید ۞ درخت بیدار دیدم که دائم بے ثمر باشد ۞ بوسعت مشربان بر یک تعلق
دلمگیر ۞ اگر نقشے زنے بر روی دریا بے اثر باشد ۞ ایضا - مزاج صاف طبعان را بجز غربت نمی سازد

له منها حضرنا یوم ختم البخاری ضیافة الشیخ ابی طاهر فقال الشیخ یوم یدنا الشیخ شعبان لم یحضرنا قلت هو فی رمضان ای صائم فقال محمد بن راشد
آنده الیوم باره علے شنبه ای صار شعبان قلت له ما تقدم باره الا علے علیه اے صار شعبان ۞

ملد گرد آب صاف چون لیجا وطن گیرد ؛ صفا با خبث باطن نیز گاہے جمع میگردد ؛ برو با لوعدرا چون دزد بشنید
تماشاکن ؛ ایضا - ہر ذرہ گردی مانع نور دل ست ای ہوشمند ؛ سیل تا ننشست یکجا باطنش صافے نہ شد ؛
ہ دواے درد من بر جمع اضداد تو می نازم ؛ نمک ریز دل مجروح من ہستی و مرہم ہم ؛ جہان و جان فدائے
وضع شوخ شہر آشوب ؛ قیامت می نمائی دم بیسے و مریم ہم ؛ درین دو بیت اشارت کردہ شد بہ حال
عجیب کہ آن جمع ست در خلق قلب و انس روح در یک حالت و تنادی ازان یک و التذاذ ازان دیگر بیکدفعہ
ہ توئی اول توئی آخر توئی ظاہر توئی باطن ؛ توئی مقصود اہل دل توئی مشتاق ہمدم ہم ؛ ز یک منبع دریچہا
مختلف فوارہ میجوشد ؛ مزاج حرص قارون نہاد ابراہیم ادہم ہم ؛ بخارے از زمین خیزد بباد جود آمیزد ؛
گہے باران ریزان ست و گاہے برف و شبنم ہم ؛ درین سہ بیت اشارتست باضمحلال حقائق متخالفہ در یک حقیقت
و اعتبار احکام درمیان حقائق متخالفہ بسبب امتیاز صور و ہیاکل ہ کہ لے طرفہ نیرنگی درین کاشانہ سر دادی
کہ عالم پائے کوب از دست عشقت گشت و آدم ہم ؛ درین بیت اشارتست بسریان عشق در جمیع عالم چہ
فلک و چہ ملک و چہ عنصر و چہ اعراض خصوصا انسان کہ عشق طبعے و ارادی ہر دو دارد بآنکہ بسبب سریان
آن صحت کلیہ است ؛ در تقریظ رسالہ لبعض اہل عصر کہ املا فرمودہ بودند ؛
رایت و ریقات ندل بشرہا ؛ علی بشہ تحریرلہا ہو ضابطہ ؛ جلیل و کریم النفس و العرق ماجد ؛ بجلتہ الضحی
لمن لاذ حائط ؛ وما کان من مدح قضیہ ثبوتہ ؛ وما کان من قدح فذاعنہ مائطہ ؛ ولا غرو بیدی نکتۃ المعنیہ ؛
از العلم مبسوط و ذلک باسط ؛ رباعے ناظن بری مدرک تا زندہ دل ست ؛ تا توسن نا زندہ بازندہ دل ست
گویم بتو رمزے اگر فہمی آنرا ؛ این جوہر تابندہ بخود زندہ دل ست ہ نگذیر تو منہم ای لپذیر ؛ رو مگردان
بعد ازین از تا گزیر ؛ من ترا مشفق ترم از صد پدر ؛ در من آویز و مرا محکم بگیر ؛ غیر من گر با تو بایستی بود ؛
آن وبال ست و عذاب ست و سعیر ؛ جان من در ہجر یار خود بسوخت ؛ من عذاب الہجر اجرنی یا مجیر ؛
بیقرارم روز و شب بے روی یار ؛ باز بنما روے یارم یا قدیر ؛ اندرونم بے جمالش نار شد ؛
کے شود یا رب بوصلش مستنیر ؛ ای برادر بعد ازین ہشیار باش ؛ فرق میکن درمیان شیر و شیر ؛
در کشف دقائق معانے - رباعی کہ درین نزدیکی از زبان خامہ گوہر فشان بندگان
حضرت الشان تراوش نمود بموجب استدعای حضرت مخدوم شاہ نور اللہ بدہانوی تحریر یافت
برادر عزیز القدر شاہ نور اللہ تعالے - از فقیر لے اللہ عفی عنہ - بعد از سلام محبت مشام مطالعہ نمایند
کہ معنے این رباعی استفسار کردہ بودند ہ ناطن نگفتے مدرک خواہندہ دل ست ؛ تا توسن تا زندہ با زندہ
دل ست ؛ گویم بتو رمزے گر فہمی آن را ؛ این گوہر تابندہ بخود زندہ دل ست ؛

غرض ازین رباعی تنبیه ست بر حقیقة ایشان که آن را تعبیر میکنند و بیان طبقات آن حقیقت پس طبقه ظاهره ازوی قوت مدرکه متحرکه بالاراده است و این معنی در جمیع انواع حیوانات یافته میشود و این طبقه آن نیست که ایشان بآن ممتاز باشند طبقه خفی تر این عقل ست که در حیوانات یافته نمیشود و اخص صفات عقل انتقال ست از چیزی بچیزی خواه بطریق قول شارح باشد یا برهان یا دلیل مطابق یا حدس و آنرا باعتبار این صفت بتوسن تازنده تعبیر کرده شد زیراکه دور دور رفتن عقل در افکار مشابه است بدویدن اسپ تیزرو در لفظ توسن اشعار است بآنکه اصل عقل همان قوت حیوانی ست هرچند بزیادت بعض امور نام عقل انسانی یافته باشد و نیز از اخص صفات او فخر و بر خود کشتن در جلب نفع و دفع ضرر و حب جاه همت صرف کردن ست و باین اعتبار بازنده گفته شد و این طبقات بمنزله پوست ست حقیقت آدمی را و اصل حقیقت او گوهری ست تابنده یعنی منقضی و متشعشع و نجود زنده یعنی بجزوی که جسم باو زنده میشود و او را معنی زندگی از کسی حاصل نشده و آن نفس ناطقه است بلکه حجر بحت که روشنی نفس ناطقه ازوی ست و او فی الحقیقة حجابی ست از تجلی اعظم که در سطح این نفس ظاهر شده و در آخر ملحق خواهد شد بتجلی اعظم و ابدالدهر همان وجود خود که بمنزله وجود عرض ست نسبت بجوهر در ضمن تحقق تجلی اعظم ابدالدهر متحقق خواهد ماند ؛ والسلام ؛ **عزیزی معنی این بیت استفسار نموده در جواب او املا فرمودند** بیت ای مشکل حل و حل مشکل همه زان سوی ازل بهشت منزل ؛ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه معنی بیتی که صاحب مسموعات از خواجه عبید الله احرار و ایشان از خواجه محمد پارسا قدس اسرارهم نقل کرده اند استفسار نموده بودند لهذا آنچه در حالت راتبه بخاطر میرسد مینویسد والله هو الموفق للصواب ؎ ای مشکل حل و حل مشکل ؛ زان سوی ازل بهشت منزل ؛ این بیت مسوق ست در تعریف حال انسان کامل قوله ای مشکل حل یعنی ای اجمال تفصیل و این کلمه اشارت است بآنچه نزدیک صوفیه صافیه مقرر شده است که عالم تفصیل ست و انسان کامل اجمال آن ؎ وتزعم انک جرم صغیر ؛ وفیک انطوی العالم الکبیر ؛ قوله و ای حل مشکل یعنی ای علت غائیه عالم زیراکه هر چیزی که پیدا میشود ناظر در حکمت الهی میفهمد که این ایجاد را علت غائیه هست و تشخیص آن نمیتواند کرد چون معرفت او بانسان کامل رسید آن مشکل حل شد و آن مبهم متشخص گشت و حکمت ایجاد عالم مبرهن گشت پس این کلمه اشارتست بآن نکته که بر السنه صوفیه میرود لولاک لما خلقت الافلاک قوله زان سوی ازل الخ اشارة ست بآنکه حقیقت انسان کامل یعنی نقطه از مبادی که اصل وجود او شده است و وجود او ظل آن نقطه گشته است حقیقت الله ست که جامع جمیع صفات کمال ست و احدیة جمع وجوب و امکان و آن حقیقت پیش از حقائق وجوبیه که از لے اند بچند مرتبه متحقق شده است تقدما ذاتیا لا زمانیا ولا مکانیا کما لا یخفی و در تحقیق عهد هشت

نکتہ اینست کہ صفات ذاتیہ نزدیک ماتریدیہ ہشت ست و نزدیک اشاعرہ ہفت پس عدد اکثر را اختیار کرد
اکثر آمدہ ست بمطلبی کہ ارادہ نمودہ ست وہذا القدر کاف لمن کان مطلعا علی اذواق القوم والحمد للہ ولا و آخرا و ظاہرا و باطنا
شخصی از معنی بیت خواجہ حافظ علیہ الرحمۃ کہ ہرگز نمیرد آنکہ دلش زندہ شد بعشق الخ سوال کرد
کہ مراد از عشق و موت و حیوۃ چیست و گفت کہ عشق الٰہی چگونہ متصور شود کہ موقوفست بر
تصور مطلوب و تصور مطلوب اینجا نکتہ محال ست و اگر بابوجہ تصور کنند معشوق ہمان وجہ باشد
و اگر مراد عشق مظہری باشد باید کہ عاشق دینار و درم را نیز عاشق الٰہی گویند حضرت ایشان جواب فرمود
الحمد للہ المراد من العشق المحبۃ الذاتیۃ التی لا تنال الا بالتجلی الذاتی والمراد بالحیوۃ الکمال الجامع بین الجذب و السلوک
الذی بہ یصیر الانسان خلیفۃ الحق و یتوقف علی وجودہ بقاء العالم والمراد بالموت رد النفس الی اسفل السافلین
والانغماس فی البہیمیۃ و یکفی فی تعلق الذی اہ ذاہ میل المظہر الی الظاہر و میل الدایرۃ الحادثۃ بحرکۃ الشعلۃ
الجوالۃ الی تلک الشعلۃ و میل الاجسام الارضیۃ الی المرکز ولا یحتاج الی تصور شئی وان کان یستتبع التصور
ثم الوجہ الذی حصل بہ العلم مرآۃ لا کنہ فالمنطبع فی النفس ہو الوجہ والمنکشف علیہا بنوع من الانواع الا
نکشاف ہو الکنہ و ثبوت حب اللہ عزوجل فضلا عن امکانہ ثابت بالکتاب والسنۃ واتفاق الائمۃ قال اللہ تعالیٰ
یحبہم و یحبونہ و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب لقاء اللہ احب اللہ لقاءہ وکلام کبراء الامۃ کثیر لا یخفی
علی من اراد تتبعہ والسلام علی من اتبع الہدی ؛ عزیزے معنی این فقرہ کہ از کلام حضرت شیخ
ابو الحسن جرقانے استفسار نمودہ بود ؛ کہ گفت اگر دعوے کنی معنی خواہند چون
معنی پدید آمد سخن نماید کہ از معنی ہیچ نتوان گفتن در جواب نوشتہ اند ؛ ظاہر آن ست کہ
لفظ سخن نماید تحریف شدہ است در اصل سخن نماند باشد درینصورت معنی ظاہر ست کہ اگر کسے دعوے
کمالی بکند از وی تحقیق آن کمال بظہور آثار آن طلب کنند و چون معنی یعنی نسبت الٰہی بطریق غلبہ در
شخصے متحقق شود سخن نماند یعنے وی مشغول باظہار آن نسبت و شرح و بیان آن نمیشود زیراکہ
الفاظ از بیان حقیقت آن نسبت قاصر اند و اگر نسخہ صحیحہ سخن نماید باشد معنی او سخن بو نماید و بری ظاہر نشود
روزی عزیزے بحضور آنحضرت سلمہ غزلے چند طرب انگیز خواندہ از انجملہ غزل عراقی بود آنجناب خوش فرمودند
نخستین بادہ کاندر جام کردند ؛ ز چشم مست ساقی وام کردند ؛ ز دریائی قدم موجی بر آمد ؛ مر او را بحر امکان نام کردند ؛
ہویدا شد در امکان صورت حق ؛ بآن صورت جہان را رام کردند ؛ ہمے پالیست تفصیلے از آن ؛ مکارم را بجا اتمام کردند ؛
شراب وحدۃ از خمخانۂ غیب ؛ مرا صبح ازل در کام کردند ؛ چو غلطیدم ز مستیہا بہر سو ؛ حریفان مستی از من وام کردند ؛
حقیقۃ آنکہ مستور از نظر بود ؛ بسا شہود خاص و عام کردند ؛ پس انگہ موج دریا باز کردند ؛ باتمام فنا اکرام کردند ؛

امین رمزے دقیقے باتو گویم ۞ بخود آغاز برانجام کردند ۞ غرض از نظم این ابیات شرح بیت اعراقی ست علیہ الرحمۃ و تعیین مراد از بادہ و جام و استعارہ از چشم ساقی و حاصل آنست کہ این بیت دو احتمال دارد یکے آنکہ از جام مرتبہ امکان مراد باشد و از بادہ کمال او با فاضہ صور انواع و خواص آن و از مستی چشم ساقی فیض واجبی کہ عبارت از تجلی اعظم ست باصطلاح ما و حقیقت محمدیہ باصطلاح صاحب فتوحات و درین نظم عدول با وضح از مستی چشم ساقی کردہ شد گفتہ آمد کہ ممزوج بآن بادہ کردہ شدہ است عکس روی آن گلفام زدریای البین اشارہ بہ ہمین معنی ست دیگر آنکہ کمالاتے کہ در طبقہ بنی آدم ظاہر شدہ و اتمام خواص نوعیہ و استقرار احکام لطائف انسانی بآن متحقق شدہ بواسطہ اجمار بحیث افراد کمال ست کہ وجود ایشان بجہت مصلحت تفصیل مراتب اجمالیہ وجوبیہ است و فی الحدیث بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و این اشارت ہمین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل باستعداد کمالات وجوبیہ نواختہ اند و در نشأہ دنیا از ایشان آثار ہمان استعداد بروی کار آمد ملل و مذاہب پدید آمدند و اعلام ارشاد برافراشتہ شد و سبب ہدایت جماعت بنی آدم گشت و بحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ امر چیزے می فہمند و ذہن ایشان بآن حقیقت مجردہ بوجہے از وجوہ ملتفت میشود و این ہمہ برکات نفوس کاملہ ست چہ نفوس مقارنہ با اجساد و چہ مفارقہ از انہا و معاد این نفوس اضمحلال ست در تجلی اعظم و مشمول شدن بفیض آن بوجہے کہ انا و اسطے ایشان را در خود مستہلک ساز و انانیات صغرے را وجودی پیدا نباشد و در ہیچ بیت لاحق این معانی بطریق ایجاز و بلسان اشارت ادا کردہ شد یا زنجہ دیگر ادا کردہ آمد کہ تجلی اعظم امید او معاد نفوس کاملہ است ۞ والسلام ۞

تحقیق معنے بعض ابیات مثنوی مولوی قدس سرہ کہ عزیزے سوال نمودہ بود حضرت ایشان جواب آن ارشا فرمودند ۞ ابیات این ست کہ نوشتہ شدند ۞ ہم بخوان استیأس الرسل اے عمو ۞ تا بظنوا انہم قد کذبوا ۞ این قرأت بخوان کہ تخفیف کذب ۞ این بود کہ خویش بیند محتجب ۞ در گمان افتاد جان انبیا ۞ ز اتفاق منکرے اشقیا ۞ جواب الحمد للہ صحابہ در آیۃ حتی اذا استیأس وظنوا انہم قد کذبوا مختلف اند حضرت عائشہ رضی اللہ تعالی عنہا کذبوا بتشدید ذال میخواند و کذبوا بہ تخفیف میخواند و تخفیف را مفسد معنی می انگاشت زیرا کہ در صورت تشدید معنے آنست تا وقتیکہ ناامید شدند پیغامبران و گمان کردند پیغامبران کہ بدروغ نسبت کردہ شد ایشان را یعنے جمعے کہ ایمان آوردہ بودند خطرہ ارتداد بخاطر ایشان گذشت و نسبت دروغ بسبب انبیا محظور ایشان شد و اگر کذبوا بہ تخفیف خواندہ شود معنے چنان باشد کہ گمان کردند پیغامبران کہ دروغ گفتہ شد با ایشان یعنے خدا تعالی وحی دروغ فرستاد بایشان و این گمان مخالف عصمت انبیاست آخرج البخاری عن عروۃ عن عائشۃ

قالت له وهو یسألها عن قول الله عز وجل حتی اذا استیأس الرسل قال قلت اکذبوا ام کذبوا قالت عائشة
کذبوا قلت فقد استیقنوا ان قومهم کذبوهم فما هو بالظن قالت اجل لعمری لقد استیقنوا بذلک فقلت لها وظنوا
انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لم تکن الرسل تظن ذلک بربها قلت فما بال هذه الآیة قالت هم اتباع الرسل الذین
آمنوا بربهم وصدقوهم وطال علیهم البلاء واستأخر عنهم النصر حتی اذا استیأس الرسل ممن کذبهم من قومهم و
ظنت الرسل ان اتباعهم قد کذبوهم جاءهم نصر الله عند ذلک و عبد الله بن عباس کذبوا به تخفیف میخواند و میگفت خدا تعالی
جائی دیگر میفرماید و زلزلوا حتی یقول الرسول والذین آمنوا معه متی نصر الله و جائی دیگر میفرماید اولم تؤمن قال
بلی ولکن لیطمئن قلبی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند نحن احق بالشک من ابراهیم و حنظله گفته نافق حنظله
پس شک و ظن اینجا مجاز است بمعنی آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد مانند اضطراب
شک کننده در حقیقت وحی یا مانند اضطراب ظن کننده کذب وحی و این مشابه سایر متشابهات قرآن است مثل بل
یداه مبسوطتان که بمعنی جواد آمده است فی الکشاف عن ابن عباس وظنوا حین ضعفوا وغلبوا انهم قد اخلفوا ما وعدهم
الله من النصر وقال کانوا بشرا وتلا قوله وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین آمنوا معه حتی نصر الله فان صح هذا عن
ابن عباس فقد اراد بالظن ما یخطر بالبال ویهجس فی القلب من شبه الوسوسة وحدیث النفس علی ما علیه البشریة
واما الظن الذی هو ترجیح احد الجائزین علی الآخر فغیر جائز علی رجل من المسلمین فما بال رسل الله الذین هم اعرف
الناس بربهم وانه متعال عن الخلف فی المیعاد منزه عن کل قبیح مولوی قراة ابن عباس اختیار میکند و توجیه
میفرمایند که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات رفع حجاب میشود و احوال آینده رای العین می بینند و
در بعض اوقات حجاب بشریت مانع می گردد و از حالت رای العین فرود می آیند و ضیق خاطر و اضطراب
بشریت رو میدهد همین حالت احتجاب را بطریق مجاز بظن تعبیر واقع شد مکتوب هدایت اسلوب
برحسب استدعای کاتب حروف که در طلب دلیلی واضح برای فرقه ناجیه واقع شد تحریر یافت
الحمد لله والصلوة والسلام علی افضل انبیائه - اما بعد روزی عزیزی فاضلی ذکر کرد که هندوی
توفیق اسلام یافت و در پی تعلیم شرائع اسلام افتاد در بنولا شخصی از شیعه باو برخورد و گفت اسلام طرق
متعدده دارد و صائب ترین طریقها طریقه شیعه امامیه است که مدار ایشان اتباع ائمه اهل بیت است
واهل البیت ادری بما فیه زینهار ترا استحسان نواصبیت گمراه نسازند بیا تا من شرائع اسلام بطور امامیه
ترا تعلیم نمایم بعد ازان با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین
فرق اسلام است زینهار این گمراهان ترا گمراه نسازند بیا تا مذهب امام ابوحنیفه ترا تعلیم کنم آن جدید الاسلام
در اشکال عجب ماند و ندانست که کدام را اختیار کند تا چندی در تنازع بود هر یکی بجانب خود میکشید آخر این عزیز

فاضل گفت در مسجد جامع بر دو سر ملا وقتے کہ الوف ناس مجتمع شوند تقریر مذہبین پیش الشان یکن
بسبین کہ کدام یک را ترجیح میدہند و کدام یک از اظہار عقیدۂ خود میان ایشان خائف و ہراسان ست پس او
اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال بر آمد و سعی پاکیزہ گشت و مقابل این حکایت خواجہ محمد امین
راسوالے بخاطر رسید کہ وجہ تعجبے کہ این فاضل بران اعتماد نمود امرے خطابے بلکہ شعرے ست
اعتماد را قابل نیست زیرا کہ در بلاد ایران اگر این تنازع واقع مے شد الوف ناس جانب امامیہ را ترجیح میدادند
ولبابہ عادات شائع کہ عموم ناس بدعت بودن آنرا نمیدانند و در استحسان آنہا افتادہ اند وہمچنین ست
کلام در میان مذہب حنفیہ فیما بینہا کما لا یخفے بعد از ان بخاطر الشان رسید کہ لطف الٰہی مقتضے آنست
کہ درین مسئلہ حجتے قاطعہ بودہ باشد کہ دران حجت شکوک و شبہات را گنجائش نبودہ آنرا دریافت بحقیقت ام
مہتدی شد و اگر نفس و شیطان ارادہ داشت ہالک شدہ باشد بعد ثبوت حجت بوجہے کہ معذور نباشد
بعد از ان در تعیین آن حجت قاطعہ بخاطر ایشان قلقے پیدا شد از فقیر حقیر عفی عنہ طلب کشف آن نمودند
گفتم درین مسئلہ و در سائر مسائل کہ موقوف علیہ شرائع باشد لطف الٰہی مقتضے آن شدہ است کہ
از علوم حاصلہ مخزونہ فے الصدور حجت قاطعہ منصوب فرمود ہرچند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن
علوم مخزونہ میسر نمی آید و در بعض افراد ہوائے نفوس یا الفت برسوم مانع اتباع حجت قاطعہ میگردد
ہرچند تصدیق بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم بحقیت شریعت غرا و گردن نہادن باحکام
قرآن و چنگ زدن بفرمان حضرت رحمت مہداۃ علیہ و علے آلہ واصحابہ افضل الصلوٰۃ اول چیزی
کہ عقل آنرا بر خودش واجب می گرداند آنست کہ تتبع اخبار آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم در بیان احکام الٰہی
باید کرد و مردے کہ آن اخبار بدل و جوارح باید نمود زیرا کہ کلام ما در شخصے ست کہ تصدیق کردہ است
بتکلیف اللہ تعالے عباد خود را باحکام و قصد خروج از عہدہ تکلیف مصمم ساختہ چنانکہ ذکر کردیم و خبرے
کہ ما آنرا بگوش خود از مخبر صادق نشنیدہ باشیم و در خارج بچشم خود ندیدہ باشیم طریق علم آن بجز تتبع روایات
ثقات نمی تواند بود و ناسا بر خود لازم میگرداند کہ اخبار اہل ملل از ائمہ خود دو قسم میباشد نقل لفظ
صاحب ملۃ و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشہور و خبر صحیح و حسن و غریب و ضعیف
عقل حصر مے کند اخبار حضرت علی کرم اللہ تعالے وجہہ بالاتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم
و فہم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکہ درین امور مثل خاص و عام شد و احادیث آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریرے می فرمود و ہیچ احدی قدح دران اخبار بظہور نپیوست
بر خلافت جان آرا خاصہ و کہ در دار و گیر لم و لا نسلم افتادہ بعد کما لا یخفے جماعۃ حفظ آن اخبار نمودند تا آنکہ

در نه دین در آمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعض متشابه بعض یافتیم و اختلاف فاحش درمیان این اخبار نیافته نشد اللهم الا اختلاف یسیر که از لوازم تعدد روایات ست کما لایخفے و همچنین عبداللہ بن عباسؓ عبداللہ بن عمر و عبداللہ بن مسعود و حضرت عائشہؓ و ابوہریرہ و ابوموسے و عبداللہ بن عمرو بن العاصؓ انس و ابوسعید و جابر و ہلم جرا الے سائر الصحابہ آنانکہ حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم از ایشان ظاہر شد اخبار بعض را با بعض منطبق یافتیم الا اختلاف یسیر بس جمعے که این اخبار را متبع اند از جملہ دین اند و واسطہ عقد ملت درین محل باید دانست که این قسم تفرقہ برائے کسے ست که در احوال فرق ملت استقرا اتمام کردہ باشد والا عوام را منصب آنست که بوجہ از وجوہ بحرب و اجتنبا جملہ ملت را از ثوابت لشناسند و تابع جملہ ملت شوند تا آنکه استقرا ایشان کامل گردد و پردہ از روی کار برانداختہ شود این ست علمی که خدا تعالے تکلیف را بران دائر ساختہ ست و در اذہان ایشان اصل را مرکوز نمود بر وجہہ اجمال ہرچند تفصیل آن دفترے میطلبد و الحمد للہ اولا و آخرا و ظاہرا و باطنا

مکتوب در ذکر شمہ از مناقب ابو عبداللہ محمد بن اسمعیل البخاری رحمۃ اللہ تعالے رحمۃ واسعۃ و بیان اشتمال کتاب صحیح او بر امہات اکثر علوم دینیہ موجب استدعای این نیازمند رقم یافت

فضیلت محمد بن اسمعیل البخاری

الحمد للہ والصلوٰۃ علے سیدنا محمد صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم اما بعد روزے در حدیث لو کان الایمان عند الثریا لنالہ رجال او رجل من ہؤلاء یعنے اہل فارس و فے روایۃ لنالہ رجال من ہؤلاء بلا شک مذاکرہ میکردیم فقیر گفت امام ابوحنیفہ درین حکم داخل ست که خدا تعالے علم فقہ را بر دست وی شائع ساخت و جمعے از اہل اسلام بآن فقہ مہذب گردانید خصوصا در عصر متاخر که دولت ہمین مذہب ست و بس در جمیع اقالیم بادشاہان حنفے اند و باشوات و قضات و اکثر مدرسان و اکثر عوام حنفے و امام ابو عبداللہ بخاری نیز داخل ست که خدا تعالی علم حدیث را بر دست وی مشہور گردانید و تا تمام احادیث آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بواسطہ این مرد مردانہ باسناد صحیح متصل باقے ماند شخصے از اہل عصر که با اہل حدیث تقارے داشت مانند جاہل با کثر متفقہہ عصر ما ہداہم اللہ تعالے طریق الصواب این سخن اخیر را نہ پسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت نہ علم و وے رحمہ اللہ قوی بود در حفظ حدیث و ضعیف بود در فقہ و فہم معانی از مخاطبہ آن عزیز روی باکشیدم که فائدہ نداشت و متوجہ یاران خود شدم و گفتم که شیخ ابن حجر در تقریب میگوید محمد بن اسمعیل ابو عبداللہ امام الدنیا فے فقہ الحدیث و این سخن نزدیک کسی که تتبع فن حدیث کردہ باشد بدیہی ست قابل تشکیک نیست بعد ازان چیزے از تحقیقات علمیہ که منشاء آن بخاری بود دست و حامل لواء آن غیر بخاری کسے دیگر نبود بیان کردم و دران باب خدا تعالے ہرچہ خواست بر زبان جاری ساخت خواجہ محمد امین گفتند آنچہ مذکو

شد بعنایت مفید ست اما حافظہ را گنجایش حفظ آن ندارد مگر آنکہ حاصل آن باختصار و ایجاز بقلم مضبوط گردد
موافق استدعائے ایشان داستانے ازان باب بقلم مضبوط کردہ شد واللہ الموفق والمعین۔ باید دانست
کہ علم حدیث تا صد سال از ہجرت مدون نشد از سینہ منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت و صد
سال دیگر بپایہ استحکام مے شد و تصانیف مرتب میشد تا بخاری بعد دو صد سال حامل لوا حدیث شد و مرجع
عالم درین فن گشت پس اول چیزے کہ بیشتر از ہمہ بخاری آنرا سرانجام داد تمیز ست در اعلی اقسام حدیث از
غیر آن بعد ازان محدثین پیر تلوی آمدند والفضل للمتقدم تفصیل این کلمہ آنکہ بعد تدوین احادیث چون امعان
نظر کردند دیدند کہ بعض احادیث مستفیض اند کہ از حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم سہ کس از اصحاب آن را
روایت کردہ است و از ہر صحابی بطریقے عشیرہ بر آمدہ است و روز بروز متزاید شدہ و این مرتبہ اعلی مراتب
حدیث ست مطلقا بعد ازان حدیث مشہور کہ از حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم یک صحابی یا دو صحابی
روایت کردہ باز ازین عزیز در طبقہ کبار تابعین یا صغار تابعین یا کبار تبع تابعین طرق متعددہ پیدا شد
مانند حدیث انما الاعمال بالنیات کہ در کتب صحیح آنرا غیر حضرت عمر رضی اللہ تعالی عنہ راوی نیست و غیر
علقمہ از حضرت عمر روایت نکردہ است و غیر محمد بن ابراہیم از علقمہ روایت نکردہ است و غیر یحیی بن سعید
از محمد بن ابراہیم روایت نکردہ و یحیی بن سعید از طبقہ صغار تابعین ست از وی جماعات لا تعد ولا تحصے
روایت کردہ اند بعد ازان حدیث کہ بدرجہ شہرت در طبقہ اولے پیش از زمان تدوین نرسیدہ و آن ہر چند قسم
میباشد زیرا کہ یا این ست کہ طرق متعددہ دارد تا مخرج خود کہ صحابی یا تابعی یا شخصے از کبار تبع تابعین باشد
یا ندارد و آنچہ طرق متعددہ دارد کہ یکے گواہ دیگر تواند بود و ہر یکے متماسک بود حدیث حسن ست و آنچہ تعدد طرق
ندارد ہمین یک طریق دارد و پس غریب مطلق ست یا حسن اگر بعض طرق او ہمہ ثقات متصل بغیر نکرۃ و
شذوذ باشد و روایت از علمائے معروفین بعدالت و ضبط باشد مخصوص مے شود باسم صحیح و آنچہ مرسل
ثقات و روایت اہل علم غیر تابعین بجد ضبط باشد لیکن طرق متعددہ متماسکہ دارد کہ یکے شاہد دیگر تواند بود
مطلق حسن تعبیر کردہ میشود و این ست اصطلاح ترمذی و وی اول کسے ست کہ اسم حسن را منوہ ساخت و
آنچہ مشہور باشد لیکن ہیچ طریق از وی بحد صحت نرسیدہ او نیز در حسن داخل ست و قلیل ما ہو پس بخاری
کتاب خود برائے صحیح مجرد مخصوص گردانید بعض ازان مستفیض و بعض مشہور و بعض صحیح مقبول و
درین خصلت اول کسے کہ قدم راسخ زدہ است بخاری ست و اگر بخاری را غیر از تمیز صحیح فضیلتے دیگر
نباشد صدق حدیث لنالہ رجال من ہؤلاء درست بودے زیرا کہ ایمان نہ ہمین فقہ ست و بس
تفسیر و سیر و سائر فنون حدیث موقوف علیہ ایمان ست لا محالہ فکیف کہ این خصلت مقرون ست

خصائل دیگر بعد ازان باید دانست که بخاری بعد ازآنکه ظاهر شد وقبل ازوی علما در فنون چند از علوم دینیه
تصانیف ساخته بودند امام مالک وسفیان ثوری در فقه تصنیف کرده بودند وابن جریج در تفسیر وابو عبید در غریب
قرآن ومحمد بن اسحق وموسی بن عقبه در سیر وعبد الله بن مبارک در زهد ومواعظ وکسائی در بدء الخلق وقصص
انبیا ویحیی بن معین وغیره در معرفت احوال صحابه وتابعین وجمعی دیگر رسائل داشتند در رؤیا وادب وطب وشمائل
واصول حدیث واصول فقه ورد بر مبتدعین مثل جهمیه بخاری این همه علوم مدونه را تامل فرمود وجزئیات
وکلیات او را انتقاد نمود پس قدری ازین علوم که باحادیث صحیحه که بر شرط بخاری ست بطریق صراحت
یا دلالت یافت در کتاب خود آورد وتا بدست مسلمانان در امهات این علوم حججی قاطعه بوده باشد که دران
تشکیک را مدخل نبود وعقل دلالت میکند بطریق بداهت که تا وقتی که کسی جزئیات وکلیات علمی را
نداند انتقاد وتمیز آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده از غیر آن میسرش نمیتواند شد چنانکه اگر کسی گوید که فلانی
قواعد طب را که در قانون مذکور ست انتقاد نموده ست وآنچه بادله صحیحه ثابت شده از غیر آن ممتاز نموده ست
بطریق بداهت دانسته شود لامحاله که جزئیات وکلیات قانون را مستحضر ساخته است وبمیزانی که خدا تعالی
در سینه او نهاده هر یکی را سنجیده است وهمچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابو الطیب را انتقاد نموده ست
بالبداهت دانسته شود که عروض وعربیه وبطریق ایشان شعر نیک ورزیده است تا انتقاد میسرش آمد
ازینجا دانسته شد که بخاری این علوم را نیک ورزیده وادله مسائل آنها امتحان نموده وآنچه بکتاب الله
یا حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته وکفی بذلک فضیلة وفقها
واگر انصاف را کار فرمائیم هیچکس را از علمای متقدمین نمییابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام
ایشان مقتصر بر یک فن ست یا دو فن غالبا وهیچکس را از متقدمین نمییابیم که در استدلال از اشارات
حدیث بدین علوم بیشتر از بخاری سخن گفته باشد ونیز انصاف را اگر کار فرمائیم دانسته شود که امهات این
علوم را از احادیث صحیحه برآوردن وانتقاد نمودن کاری عظیم ست در شریعت ومحتاج سرعت انتقال
ذهن وحفظ طرق حدیث واستحضار آن علوم تا آنکه امام احمد با آن همه تبحر خویش گفته است کلامی که
حاصل او آنست که از انتقاد سه فن کسی بتفسیر وزهد باشد عاجزیم زیراکه اکثر آن مرسل وضعیف
بطریق آحاد زیاده کرده است بخاری در هر یک ازین فنون فوائد جلیله از موقوف صحابه وتابعین وآنها
[illegible] واپید است وطرق استحضار احادیث در مسائل متعلقه بآن تعلیم کرده است وطرق
[illegible] خود اختراع نموده است آری در استدلال بخاری چند نوع هست که محققین
[illegible] بسیر یکی اند ومحتمل لفظ برای مسئله وللناس فیما یعشقون مذاهب وهیچکس نیست

از علما که محل اعتراض در بعض مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سو ترتیب و تقریر او در میان
مے آید و سببش آنست که پیش از وی فن بنوبت چنان ممهد نشده بود اہل علم را مطمح نظر مطالب علمیه می باشد
نه تراجم و ترتیب سے شیشه صاف از بنا شد گو سفال درد باش ؛ رندورد آشام را با این تکلفها چه کار
عزیزے از مخلصان آنجناب دام مجده انکشاف معنی رباعے که منسوب بیکے از حضرات
خواجگان نقشبند قدس اسرارہم نموده و کلمه چند بقلم معارف رقم تحریر یافت رباعی این ست
رو بر سر سوزنے نهالی بنشان ؛ تا شاخ و برگ بر بندکر جهان ؛ بر هر شاخے دو فیل رهوار بران ؛ و ز قوت او نکوی باگیر
الحمد لله تعالی ـ رو بر سر سوزنے نهالے بنشان الخ مراد ازین رباعی آنکه طریقه صوفیه آنست که نقطه حب الله
تعالی را که در دل هر مومنے بطریق اجمال موجود ست بذکر اسم الله تعالی و ادعا محبت و دوام اشتغال باین
ساعت بساعت پرورش دهند تا آنکه شاخ و برگے پیدا کند و آن معنی اجمالی بانواع بسیار تفصیلے گردد
پس سر سوزن عبارت از ان نقطه چیست که در نهایت قلت اجمال ست و نهال نشاندن عبارت از
پرورش دادن آنست و شاخ کردن آن عبارت از مفصل شدن و کامل گشتن آنست در آمدن
دو فیل بر هر شاخے عبارت از قوة آن شاخها و قبول نکردن انقطاع بسبب عوارض طاریه ست
و یحتمل که مراد علم کثرت و وحدت باشد یعنے محبت صوفیے بوجهی می باید که علم تلاشی کثرت در وحدت
و علم وجود کثرت تجلیات الہیه یا هیچ یکے او را ضرر نرساند و این کلمه اشارتست بآنکه جمعے از صوفیه در اول انکشاف
وحدت محبتی عظیم بهم میرسانند و چون حقیقت واحده در اشیا مشهود ایشان شد آن محبت منقسم
میگردد بآن مظاهر و این خطاست بلکه در نیوقت مطلوب آنست که محبت متعلق شود بنور عظیم که اذا تجلے
فی نوره الذی هو نوره در حدیث ابن عباس عبارت از آن ست این ست آنچه در معنے این رباعی
در ساعت بخاطر ریختند و العلم عند الله و الحمد لله اولا و آخرا در حل معنے بیت خواجه حافظ علیه
الرحمة بر وفق التماس عزیزے املا فرموده بودند ؛ بر بیت خواجه حافظ علیه الرحمة که پیر ما
گفت خطا در قلم صنع نرفت ؛ آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد ؛ جمعے ایراد میکنند که در مصراع اول
نفی خطا کرده شده و در مصراع ثانی اثبات خطاپوشی کرده شده و آن مستلزم وجود خطاست و این تناقض
باشد جواب غرض خواجه حافظ که حوادث را دو جهت ست جهة اسناد بصنع صانع حکیم و ازین جهت
خیر محض ست شریت را در ان گنجایش نبود زیرا که صنع حکیم بجز خیر نباشد و جهة صدور آثار و سببیت
آن بعض اشیا را غیر ملائمه را بنسبته مصلحة بنی آدم و باین اعتبار وصف میتوان کرد بشریت و جهة اول
ناشی از علم وحدت ست و جهة ثانیه ناشی از علم کثرت عارف در وقت مشاهده وحدت بجهة ثانیه پرداخت

پس بتحقیق نظر عارف خطا پوش ست نه آنکه اینجا هیچ وجه خطا متحقق شد بنام فضائل وکمالات
دستگاه مولوی رحمت الله که از مخلصان صمیمی آنجناب اند در حل شبهه معنی
حدیث ان اعظم المسلمین الخ مطابق استدعای ایشان شرف اصدار یافت
فضائل وکمالات دستگاه مولوی رحمت الله عافاه الله برحمته التامة معنی حدیث ان اعظم المسلمین فی
المسلمین جرما من سال عن شیٔ لم یحرم علی الناس فحرم من اجل مسالته سوال کرده بودند بنابر علیه فقیر
کلمهٔ چند تحریر نمود مستعینا بالرب الودود بالقطع از شرائع معلوم شده است که سوال از حضرت پیغامبر صلی
الله علیه وسلم مطلقا حرام نیست درکتب صحیحه زیاده از دو صد حدیث آمده باشد به همین مضمون که پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آمدند وسوال کردند و نهی از سوال مطلقا چگونه ممکن باشد حالانکه بعثت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم برای رفع جهالات ودفع ضلالات بنی آدم ست واین معنی بدون سوال متحقق نمیگردد پس
منع از سوال منافی فائده بعثت ست بلکه منهی عنه نوعی ست از سوال لا غیر واگر فکر سلیم را اعمال کنیم
روشن گردد که از لفظ همین حدیث خصوصیت آن نوع مفهوم میتواند شد از انجا که فرمود عن شیٔ لم یحرم
فحرم من اجل مسالته وطریق اعمال فکر سلیم آنست که گوئیم تحریم وتحلیل فعل حق ست وعلت حل وحرمت
بتحقیق اراده اوست جل جلاله لا غیر وتوسیع حکمی ومصالحی را که احکام بدان منوط اند میتوان علت گفت
واز ظاهر لفظ این حدیث مفهوم میشود که شیٔ در اصل حلال میباشد وسوال سبب تحریم آن میشود پس اگر
مراد مجرد فرود آمدن تحریم بعد از سوال باشد اگرچه سوال علت او نبود وعلت محض حکم ومصالح باشند حرم
من اجل مسالته چرا گفته شد واجرام او در حق مسلمین چه باشد وتقصیر او درین باب چیست واگر گویند سوال علة
تحریم شده است برخلاف حکم ومصالح بر سبیل اکراه والجا یا غیر آن لا نسلم که این معنی صحیح باشد وقد قال الله
تعالی ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض پس فکر سلیم مضطر میشود بانکه جمیع احکام فعل
حق اند وناشی از اراده او منوط بحکم ومصالح کلیه که نزدیک او تعالی معتبر ست لیکن بعد ازین کلیه همه احکام
منقسم میشود بدو قسم یکی اصول احکام که بنابر حکم ومصالح کلیه فرود آمده اند خواه عقب سوال کسی باشد
خواه ابتدا بغیر سوال کسی وآنرا الحکم لتبیّن للناس ما نزل الیهم باوضاع مثل ارکان وشروط مبین
کرده اند وآن اوضاع را تفصیلی لائق داده قسم دیگر تفصیل زائد بر اصل شریعت ست وآن بیان این
تفصیل اوضاع ست بحدود جامعه مانعه ومرضی در قسم ثانی آن ست که سوال نکنند وآنچه ابتدا از شارع
می آید بر همان اکتفا کنند زیرا که هر حکمی که باشد لابد ست دران از ارکان وشروط وفرق درمیان اشیا
مقتضا بهم باهم وشارع بیان این اشیا فرو نمیگذارد باز در بیان ارکان وشروط لابد الفاظی مذکور خواهد شد

که بطریق قسمت ومثال معلوم باشد وبطریق حد جامع مانع غیر معلوم پس اگر ازین الفاظ سوال درمیان آید لابد شود از بیان ارکان وشروط آن وفرق در اشیاء مشتبهه باهم پس هر سوالی تضییق در شریعت پیدا میکند واحکام را بر خلق تنگتر میسازد وهر زنگ ساختن متضمن تحریم اشیاء غیر محرمه خواهد بود کما لا یخفی پس شارع این امور را برای مبتلی به تفویض نمود واگر مبتلی به رای نداشته باشد به مجتهدی رجوع کند واستعانه برای او نماید تا بر جا بیند ازین حرج واقع نشود وانکه در مثل این امور بشارع رجوع کنند وتضییقات لا تعد ولا تحصی بروی کار آید مکروه داشت پس قسم اول نسبت کرده شده است بخدا تعالی وقسم ثانی را نسبت کرده شد بحالت ایشان فرقا بین القسمین پس هرچند هیچ چیزی از قسمین بیرون از مصلحتی نیست اما آنچه اصل شریعت باشد احق است بآنکه مضاف بحق بود زیرا که خواهند آنرا البته تبلیغ می باید کرد قال الله تعالی افنضرب عنکم الذکر صفحا الآیة وآنحضرت صلی الله علیه وسلم اصول شریعت بطریق وحی تلقی مینمایند وبعض تفاصیل را بطریق اجتهاد نیز مشروع فرمایند برای علمای امت تا ایشان بدانند که چگونه ضبط حدود می باید کرد وچگونه استنباط می باید نمود وبسیاری از تفاصیل را برای مبتلی به گذاشتند واگر مبتلی به رای نداشته باشد وار عالمی استفتا کند واجب میشود بالکفایه جواب آن استفتا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم قبل از سوال نمی خواستند که در مثل این امور سخن گویند اما چون مستفتی سوال کرد واجب شد جواب آن سوال پس این قسم مضاف است بایشان وبهمین معنی حمل باید کرد حدیث وسکت عن اشیاء فلا تبحثوا عنها وآیت لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم واین ایشانرا واضح گردانیم خدا تعالی صلوات خمس را بر بنی آدم فرض گردانید فرمود و اقیموا الصلوة بعد از آن ارکان وشروط وسنن صلوة را بیان فرمود بعض در قرآن عظیم وبعض بر زبان حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم پس حکم فرمود که وضو نزدیک حدث اصغر وغسل نزدیک حدث اکبر شرط است واگر معذور باشد تیمم کند وهمچنین استقبال قبله وستر عورت وطهارت از نجاسات در ثوب و بدن ومحل صلوة وبودن آنها در اوقات معینه شروط اند واذان واقامت ووقوع صلوة بجماعت ودر مساجد سنن خارجه وتکبیر وقیام نزدیک استطاعت وقرأة ورکوع وسجود الی غیرها ارکان و تسبیحات واذکار وهیأت از سنن داخله وبعد از آن صلوة نافله که موقوف اند باسباب واوقات بیان فرمودند وصفت هر یکی ازین اشیا قولا وفعلا وارشاد نمودند وارکان وشروط وآداب هر چیزی ورخص عند القدر ذکر کردند تا آنکه نعمت تمام شد وبیانی که مقتضای آیه لتبین للناس ما نزل الیهم بود بانجام رسید ولابد بیان هر رکن وشرطی از آنها بالفاظی واقع خواهد شد که معلوم اند بقسمت ومثال وغیر معلوم اند بحد جامع مانع پس شارع این اشیا را برای مبتلا به مفوض گردانید فرمود که غسل بمعنی اساله آب است یا اساله مع الدلک

و وجه از قصاص قصر حرمت باذقن یا چیزی دیگر زیرا که اگر این اشیا نیز بیانی لاحق شود قواعد تبیین مضطرب گرداند بتضییق و تحریم
بسیاری از محللات و آن حرج عظیم باشد بر امت که بعلم او نتوانند و از عمل او عاجز شوند و ایضاً آن امور مبین نشوند الا بالفاظ دیگر که
معلوم باشند بالمثال و القسمة دون الحد و الجامعة المانعة و هکذا و هکذا و آنچه در آخر امر خواهد بود از انتها بر الفاظ معروفه بالمثال و القسمة
دون الحد و از اول باید اختیار کرد حاش لله که سوال اصول از ذرایع منهی عنه باشد اگرچه بعد از آن تحریم واقع شود و اگرچه سائل بحکمة
ذرایع متفطن شده رجاء تحریم کرده باشد و سوال مکرر نمود و چون معنی حدیث باین طریق تقریر کردیم اشکالی که از ترکیب این حدیث
با حدیث سوال حضرت عمر رضی الله تعالی عنه در باب خمر و نزول تحریم خمر حسب سوال ایشان وارد میشود مضمحل گشت زیرا که تحریم خمر منوط
ست بر مصالح از سد باب فساد بعض کما قال عز قائل انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء پس سوال حضرت عمر
رضی الله تعالی عنه نه از باب منهی عنه ست و ساحت عزت آنجناب از مطاعن ناکسان مبرا سبحانک هذا بهتان عظیم بلکه دعاهای بسیار
چنان ظاهر میشود که اراده ازلیه مقتضی تحریم خمر بود پیش از سوال ایشان لیکن نزول آن در قرآن عظیم در خیز توقف افتاد تا بر همگنان ظاهر شود
که اجتهاد حضرت عمر درین باب موافق اراده ازلیه افتاد و سوالات مکرره و دعاهای متواتره ایشان فتح باب نزول کرد ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء از آن مواضع یکی آنست که در قصه معراج اناء لبن و اناء خمر حاضر کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب لبن میل فرمود جبرئیل
گفت اخترت الفطرة ولو اخذت الخمر لغوت امتک پس از آنجا دانسته شد که در پرده غیب خمر مظنه غی بوده است و از آن مواضع
دیگر آنست که نازل شد پیش از سوال ایشان لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری و آن دلالت میکند بر قباحت سکر و بعد متصف بآن
از خیر قربات العبد بعد از آن حضرت عمر رضی الله عنه دعا کردند اللهم بین لنا فی الخمر بیان شفا پس نازل شد و یسئلونک عن الخمر والمیسر
قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما و مدلول این آیت تحریم خمر ست زیرا که حاصل معنی آنست که در خمر منفعت
بدن و اثم نفس هر دو جمع اند و در مشکل این صورت حکم اثم راست پس تخصیص شد بر حرمت آن لیکن درین لفظ نوعی از خفا بود
بنسبت بعض اذهان باز حضرت عمر گفتند اللهم بین لنا فی الخمر بیان شفا پس نازل شد انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس
من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون و خفا از وی کامل مرتفع شد پس این قصه یکی از مفاخر کبیره حضرت عمر ست کما ورد فی
الحدیث هکذا ینبغی ان تفهم هذا المقام ؛ جواب مکتوب جامع الفضائل مخدوم معین الدین تهتائی متضمن کشف
شبهات و رفع ایراد ایشان در کلام شیخ تقی الدین احمد بن تیمیه حنبلی و بیان فضائل و تنویه شان او در زمره
علمای اهل سنت و رد جمعی که زبان طعن در حق وی دراز کنند و اظهار حسن عقیده خویش بنسبت او رضی الله عنه و کذا
سائر علمای دین تحریر یافت ؛ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله مفیض النعم و ملهم الحکم و صلی الله علی سیدنا محمد سید العرب
والعجم و علی آله و صحبه اصحاب عوالی الهمم اما بعد فیقول الفقیر ولی الدین عبد الرحیم عاملهما الله تعالی بفضله الجسیم وردت
رقیمه کریمه من مخدوم مکرم لا زال معینا للحق والدین فی الفحص عن حال الشیخ تقی الدین احمد بن تیمیه عامله الله تعالی بفضله
و ای شیء ینبغی ان یعتقد فیه فوجب الاجابة بامره و ان کنت بمعزل عن مثل ذلک الذی اعتقده انا و حسب ان یعتقده

جميع المسلمين من العلماء الاسلام حملة الكتاب والسنة والفقه الذابين عن عقيدة اهل السنة والحديث انهم عدول بتعديل
النبي صلى الله عليه وسلم حيث قال يحمل هذا الدين من كل خلف عدوله وان كان بعضهم يظن بما لا يرتضيه هذا المعتقد اذا كان قوله ذلك
غير مردود بنص الكتاب والسنة والاجماع وكان قوله ذلك محتملا او كان مجال وساغ للخوض فيه سواء كان قوله ذلك في اصول
الدين او في المباحث الفقهية او في الحقائق الوجدانية وعلى هذا الاصل اعتقدنا في الشيخ الاجل محي الدين محمد بن علي بن العربي
وفي الشيخ المجدد احمد بن عبد الاحد السرهندي انهما من صفوة عباد الله ولم نلتفت الى ما قيل فيهما فكذلك ابن تيمية فانا قد تحققنا
من حاله انه عالم بكتاب الله ومعانيه اللغوية والشرعية وحافظ لسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم وآثار السلف عارف بمعانيها
اللغوية والشرعية استاذ في النحو واللغة محرر لمذهب الحنابلة فروعه واصوله فائق في الذكاء ذو لسن وبلاغة في الذب عن
عقيدة اهل السنة لم يؤثر عنه فسق ولا بدعة اللهم الا هذه الامور التي ضيق عليه لاجلها وليس شيء منها الا ومعه دليله من
الكتاب والسنة وآثار السلف فمثل هذا الشيخ عزيز الوجود في العالم ومن يطيق ان يلحق شأوه في تحريره وتقريره والذين
ضيقوا عليه ما بلغوا معشار ما آتاه الله تعالى وان كان تضييقهم ذلك ناشئا من اجتهاد ومشاجرة العلماء في مثل ذلك
ما هي الا كمشاجرة الصحابة فيما بينهم والواجب في ذلك كف اللسان الا بخير وقد ذكر انه قال ان الله تعالى فوق العرش
والتحقيق ان في هذه المسألة ثلاث مقامات احدها البحث عما يصح اثباته للحق توقيفا وعما لا يصح توقيفا والحق في هذا المقام
ان الله تعالى اثبت لنفسه جهة الفوق وان الاحاديث متظاهرة على ذلك وقد نقل الترمذي ذلك عن الامام مالك و
نظائره وثانيها ان العقل هل يجوز كون مثل هذا الكلام حقيقة او يوجب حمله على المجاز والحق في هذا المقام ان العقل يوجب
انه ليس على ظاهره في نفس الامر وثالثها انه هل يجب تاويله او يجوز توقفه على ظاهره من غير تعيين المراد والحق فيه انه
لم يثبت في حديث صحيح او ضعيف انه يجب تاويله ولا انه لا يجوز استعمال مثل تلك العبارات من الائمة اخبرني ابو طاهر
عن ابيه انه قال قال الحافظ ابن حجر العسقلاني لم ينقل عن النبي صلى الله عليه وسلم ولا عن احد من الصحابة من طريق صحيح التصريح
بوجوب تاويل شيء من ذلك يعني المتشابهات ولا المنع من ذكره ومن المحال ان يامر الله نبيه بتبليغ ما انزل اليه من
ربه وينزل عليه اليوم اكملت لكم دينكم ثم يترك هذا الباب فلا يميز ما يجوز نسبته اليه تعالى مما لا يجوز مع حثه على التبليغ
الشاهد الغائب حتى نقلوا اقواله وافعاله واحواله وما فعل بحضرته فدل على انهم اتفقوا على الايمان به على الوجه الذي اراد
الله تعالى فيها واوجب تنزيهه عن مشابهة المخلوقات بقوله ليس كمثله شيء فمن اوجب خلاف ذلك بعدهم فقد خالف
سبيلهم انتهى وهذا الذي حققناه هو مذهب الشيخ ابي الحسن الاشعري عند التحقيق اقرأني ابو طاهر المدني رضي الله عنه
بخط ابيه ان الشيخ ابا الحسن قال في كتابه اني على مذهب احمد في مسألة الصفات وان الله فوق العرش وكلام
ابن تيمية محمول على المقام الاول والثالث واذا رجعنا الى الوجدان فلا شك ان لله تعالى خصوصية مع العرش
ليست مع غيره من مخلوقاته ولا نجد عبارة في ذلك افصح واقرب من الاستواء على العرش كما انا لا نجد عبارة في الانكشاف

المسموعات والمبصرات افصح من السمع والبصر والله اعلم بحقائق الامور وقد ذكر عنه انه منع السفر لزيارة النبي صلى الله عليه وسلم ولا يروى كلامه فى ذلك بدليل صريح صحيح فانه لم يمنع الزيارة مطلقا بل منع السفر لزيارة بحديث لا تشد الرحال وبحديث لا تتخذوا قبري عيدا فاذا كان لقوله مساغ اجتهادي لا ينبغي ان يشدد عليه ذلك التشدد وقد ذكر عنه انه انكر وجود القطب والغوث والخضر والذي يدعيه الشيعة انه المهدي وحق له ذلك السني ما دام على شرط من اعتقاد ما ثبت بالكتاب والسنة والاجماع والسكوت عما لا يثبت بها يجوز له لا ان يعتقد ذلك ومن اثبت من الصوفية فانه لم يثبت عن كتاب وسنة اللهم الا الكشف وليس من ادلة الشرع والذي افهم من كلامه انه يريد ان هذا قول مبتدع باطل اعتقاده من حيث الشرع لقوله صلى الله عليه وسلم من احدث من امرنا هذا ما ليس منه فهو رد ولو كان قطع بالانكار لم يستحق التكفير ولا التفسيق ايضا وههنا دقيقة وهي انه كم من مسئلة لم يدل عليها الشرع لا نفيا ولا اثباتا ودل عليها العقل كقولنا يحصل من ضرب العشرة في العشرة المائة او الكشف والوجدان كقولنا المحبة الذاتية ثابتة للكمل من عباد الله وهي ميل الوجود الخاص الى اصله المطلق من القيود كميل كل عنصر الى مقره وهذه المسائل حقة في الحقيقة ولو اعتقد انسان انها من الشرع كان اعتقاده ذلك خطا. ولو اخلها محل الثابت بالشرع فانكر على من لم يقل بها او جادل اثباتها على منكريها كاثبات الشرعيات كان خطاء ايضا وقد ذكر عنه انه انكر اعتقاد الشيعة في الامام المحجوب على زعمهم وحق له ان ينكر ذلك بل الاشاعرة كلهم على هذا الانكار لا اعلم ان احدا قال به وقد ذكر عنه انه اساء الادب مع السيدنا علي رضي الله تعالى وحاشاه ان ذلك وقد طالعت كلامه فوجدت بعضه مسوقا في مناقضة كلام الشيعة في طعنهم على الخلفاء الثلاثة بامور يخيلونها نقصا كما هو مذكور في آخر التجريد فقام هذا الشيخ يعدد عليهم امورا اعترفوا بها في سيدنا علي هي مثلها كانه يقول ليست هذه الامور نقصا كما تخيلتم فان مثلها ماثور عن سيدنا علي وهو رضي الله تعالى عنه مرضي عندنا وعندكم وما هو جوابكم في سيدنا علي هو جوابنا في الخلفاء الثلاثة وهذا من كمال علمه وقوة مناظرته ومن الاعتراف بفضل سيدنا علي وعلى هذا الاصل يخرج قول ان معلوم ان الرأي ان لم يكن مذموما الخ وقوله فان الحسين رضي الله عنه لم يعظم انكار الامة بقتله كما عظم انكارهم بقتل عثمان وقوله فان فضل ابي بكر الخ معناه الرد على الشيعة في طعنهم على الصديق بمنع فدك وانه ايذاء لفاطمة رضي الله تعالى عنها وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم يؤذيني ما آذاها وحاصله ان مثل هذه الامور مستثنى من مطلق الايذاء لانه ما يشرع للشرع وكذلك قوله واما فعل تؤذيني الخ حاشاه ان يشنع على علي وفاطمة رضي الله تعالى عنهما بل هو على سبيل المناقضة كانه قال تشنيعكم على ابي بكر هو مثل ما يفرض من تشنيع احد على علي وفاطمة وجوابكم هو جوابنا بعينه وبعضه في مناقضة الشيعة في اثباتهم افضلية سيدنا علي على الخلفاء الثلاثة كما هو مذكور في آخر التجريد ايضا فقام هذا الشيخ يثبت للخلفاء الثلاثة مثل ما اثبتوه لسيدنا علي او افضل منه وليس في التفضيل اساءة ادب فان

التفصيل مذهب اهل السنة اجمع حاشاهم ان يسيئوا الادب معه رضي الله تعالى عنه واما تفسير آية الطهارة
بالارادة التشريعية دون الارادة التكوينية فصحيح ومثله قوله تعالى يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر ويريد الله
ان يتوب عليكم الى غير ذلك من الآيات وبعد فاني اذكر الله عز وجل كل مسلم في هذه المسئلة وامثالها الله الله
ان يسب احد من المسلمين عالما مجتهدا في امثال هذه هذا ما تيسر في الحال من الجواب وما حملني عليه الا النصح والله اعلم بالحقيقة

مضمون اجازت قصيده مدحيه وسائر مولفات وافراد الافادات ومرويات ومسموعات تشريفه خود باين
خاکسار کرامت فرموده اند ؛ بسم الله الرحمن الرحيم ـ الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
الاتمان الاكملان على سيد النبيين وآله واصحابه اجمعين اما بعد فقد قرا علي وسمع مني مرات كثيرة قصيدتي
المسماة باطيب النغم في مدح سيد العرب والعجم صلى الله عليه وآله وسلم وشرحها اخي في الله وعيبة نصحي ومعدن
اسراري خواجه محمد امين اكرمه الله تعالى شهود الدائم فيها انا اخبره لروايتها ولرواية جميع ما قرا علي وسمع مني من
مولفاتي وكذا ما لم يقرا ولم يسمع وصح عنده انه مولف لي او هو مما يصح لي روايته فقد اخبرته لروايته واجزت بمثل
ذلك اجازة مطلقة لمن بلغ من ولده حد العقل والفهم ولجميع اهل بلدة اعني الكشمير بل اجزت لجميع من في هذا العصر
عربهم وعجمهم صغيرهم وكبيرهم ان يرووا عني مولفاتي وجميع ما يصح روايته لي اذا صح عندهم انه مولف لي او مروي
وارجو ان يكون هذه الاجازة المطلقة العامة نافعة ان شاء الله تعالى وقد فعلها جماعة من شيوخنا فنفع الله بهم كتب
هذه الاسطر عبد الفقير الى الله الكريم ولي الله بن عبد الرحيم الدهلوي وطنا الفاروقي نسبا يوم الثلث السابع و
العشرين من ربيع الاولى المنسلك في ۱۱۵۹ هجري والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا ؛ **در جواب**
سوالات خواجه باسط که یکے از مشاهیر وقت ست نگارش یافته بود ؛ بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد السلام والاكرام از فقیر ولی الله عفی عنه واضح آنکه ورق سوالات
رسید سوال ابو الرضا هندی و عبد الله علمدار و صفوان که سید محمد جعفر المکی ثم السهرندی بوی ملاقات کرده
است وابو سعید معمر حبشی که امیر سید علی همدانی مصافحه با او کرده است صحابیت این هر چهار ثابت هست یا نه
جواب اعتقاد فقیر بر آن ست که از ایشان آنچه روایت آید حجت با آن قائم نمیشود نه در باب عمل نه در باب
اعتقاد نه در باب فضائل اعمال زیرا که غالب رای عدم صحابیت ایشان ست بجهت حدیث متواتر دال بر انخرام
قرن بعد از صد سال از وقت ورود حدیث و یاران هر چند در نادیل این حدیث تمحلات کرده اند طمورا در ین معنی از
دست نمی رود و همچنین احادیث خضر و مسانید جن آری بعض محدثین بجهت تبرک که باب واسع ست و محتمل را در آن باب
بجای واقع میتوان گرفت مصافحه کرده اند و روایت نموده مع الاعلام بحال تلک الروایات و فقیر نیز درین باب رساله
دارد مسمی بکتاب النوا در من حدیث سید الاوائل والاواخر سوال ثانی در بعض شجرات علو ممشاد دینوری منسوبه

صحیح ہست یا نه جواب در جاهای معتبر این عبارت نیافته ایم شیخ علو دینوری دیگرست و همان ست پیر شیخ
ابو الحسن شبلی ثم الحبشی و شیخ ممشاد دینوری دیگرست و وی از اصحاب سید الطائفه ست و خرقه محمد عمویه بوی میرسد
شیخ شیوخ و شیخ احمد قشاشی در کتاب العقد الفرید فی سلاسل اہل التوحید بر شجرات اکابر اعتماد نمود و عبارة موهم اتحاد
این دو عزیز آورده ہست و شیخ حسن عجیمی در اختصار خود آن وهم را تحقیق ساخته و معتمدی ما ذکرت و در عقد فرید بجز این
سهو قلم ناسخ سهوهای دیگر نیز یافتیم که ذکر آنها تطویل می انجامد سوال ثالث در شجره شاذلیه شیخی وارد شده که
نسبتش مروانی ست و شیخی وارد شده ہست که جابر نام دارد این مروانی نسبت بکیست و این جابر کیست جواب
مروانی بتحقیق نمیدانم که نسبت بکیست ظاهر آن ست که نسبت بمروان بن الحکم باشد زیرا که در مغرب اصحاب دولت
و علم ازین فریق گذشته اند قدیما و حدیثا و این عزیز نیز ظن آنست که مغربی ست و احتمال دارد که بقبیله دیگر منسوب
باشد چنان بخاطر دارم که در انساب سمعانی مروانی را وجهی دیگر هم ذکر کرده ہست لیکن انساب سمعانی پیش بنده نیست
و جابر همان جعفی ست هر چند امام ابو حنیفه گفته ہست ما رایت اکذب من جابر و لا اصدق من عطاء زیرا که کذب در
حدیث بوجوه کثیره داخل میشود که بعض آن مسقط صلاح شخص نمیباشد و طعن در دین او نحیل که از جهة غموض کلام
او باشد موجبی که موهم معنی فاسد گردد چنانکه سمعانی قصه ابو طالب مکی ذکر کرده ہست حالانکه ابو طالب مکی از مشایخ
کبار این طریقه ہست مشایخ حدیث خود را بران یافتم که روایت ابو طالب مکی و جهضمی صاحب بهجة الاسرار را قبول
نمیکردند باعتبار فن حدیث هر چند ایشان بزرگان بودند سوال رابع شیخ تاج الدین هندی که در سند مصافحه
معمریه واقع شده کیست جواب وی شخص تاج سنبهلی الوطن عثمانی النسب ست از خلفای خواجه محمد باقی قدس
سره و هم پیره شیخ احمد سرهندی مرا از مشایخ خود رسیده ہست که هر سه این عزیزان در یک مجلس با حاجی رمزی
مصافحه معمریه کرده اند و مرا از طریق هر سه عزیزان مصافحه رسیده و از شیخ تاج اجازت و خرقه و تلقین ہست
بسه واسطه از تصانیف شیخ در اشغال نقشبندیه بعد الله خود خواندم + .. و والد فقیر آنرا از خواجه خرد نقل کردند
و خواجه خرد از شیخ تاج نقل کردند و شیخ تاج الدین بعد وفات خواجه محمد باقی قدس سره بمکه رفت و متوطن شد و
اہل مکه از وی اخذ کردند و کرامات بسیار دیدند سلطان روم غائبانه اعتقاد بهم رسانید و من فضیلے از کرامات شیخ از
ثقات اہل مکه شنیدم و در اربعین بعد الالف برحمت حق پیوست و در قیقعان که جبلی ست بمکه مدفون شد و فقیر زیارت
قبر شریف وی کرده و السلام ایضا در کشف بعض شبهات و جواب بعض سوالات مشار الیه ارشاد شده بود
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد السلام و الاکرام کتاب طبقات اسنوی
و لطائف المنن پیش بنده نیست فقیر از مشایخ خود تحقیق کرده است که ششتری و تستری هر دو درست ست شین بدل
تاست اصل او ششتش ست از لشباشته و سلسله شاذلیه در اختصار عقد فرید واقع ست باسلسله که در ورق سامی

ست مقابله کرده شد چند جا تفاوت ظاهر شد و در نسخه اختصار چند اسم ساقط است ظاهراً سهو ناسخ ست و
رساله نیاز دو مرسل ست بنظر اصلاح بگذرد فقیر در رفع سلاسل صوفیه بسید البشر علیه امین التحیات واکمل الصلوات
سوالی دارد که اول کسی از اکابر صوفیه که رفع سلاسل صوفیه بشیخ حسن بصری و نسبت حسن بصری بخاتم الخلفاء رضی
الله تعالی عنه وارضاه قائل شده کیست و ماخذ این قول او چیست باوجود آنکه دران زمان رسوم تصوف نبود و نام
تصوف نه و اشارات غامضه ارباب توحید وجود و فنا و بقا مذکور نه و اگر بنا بر اخذ آداب طریقه و توزیع اوقات بر
اذکار و عبادات که بالفعل مشهور و مجمع علیه فیض و صحبت مانند آن اعتبار کنیم طرق بسیار پیدا میشود و در اتصال
صحبت حسن بصری با خاتم الخلفاء آنچه هست اگر درین مسئله تشفی کلی حاصل شده باشد اطلاع دهند والسلام
در تحقیق مضمون بعض ابیات مثنوی بر طبق التماس بعض ارادتمندان صادر گشته بود
بسمه سبحانه قال مولانا جلال الدین الرومی قدس سره فی نظم المثنوی - آن یکی ماهی همی بیند عیان الخ این ابیات
احتمال معانی بسیار دارند آنچه اقرب مینماید آنست که درین مقام حضرت مولوی بیان اختلاف استعداد بنی آدم در معرفت
الله قصد میکند میگوید آن یکی ماهی همی بیند عیان یعنے مسلم موحد الله واحد میشناسد شناختن بینند که ماه را
بغیر شک میگویند که علم الیقین او مشابه احساس بصر گشته وان یکی تاریک می بیند جهان یعنے دهریے مشابه کسی
که ماه طالع را نمی بیند یعنی جهان را از نور مدبر السموات والارض عاطل مییابد وان یکی سه ماه می بیند بهم یعنے قایل
ثالث ثلثة بتثلیث اله قایل شده و آن سه کس نشسته یک موضع بر غم یعنے هر سه قصد هم خود طالب معرفت
حق آنچه نفس الامر بر شده اند وغم تفتیش حقایق علی ما هی علیه دارند و سعی بلیغ حسب الطاقه دران معنی بذل
نموده باوجود آنکه سعی مختلف شدند درین مسئله پس این اختلاف نیست الا از اختلاف استعداد انسان باز تصویر
میفرماید سعی اقصی الغایه را چشم هر سه باز و گوش هر سه تیز یعنی از تامل بصیرة خود و خوض در فهم آنچه بگوش ایشان
رسد مشغول اند در تو آویزان وازمن در گریز مراد از تو مطلق حاضر ست وازمن نفس فکر کننده یعنے تعلق خاطر
ایشان بانچه پیش روی ایشان واقع ست وازشده تعلق خاطر از خود غافل مانده اند چنانکه در شدت فکر
و غایت تفتیش واقع میشود و چون یکی از انعیان روزگار در تعبیر بعض منامات او که مرقوم اند
قلم کرامت رشیم بآنجناب شده بود اعزکم الله تعالی فی الدارین واحسن الیکم فی الثقلین سه
رویا صالحه که دران بروایت سرور عالم علیه من الصلوات افضلها مشرف شده بیان نموده بودند اول خوابی
که در اوایل عهد فرخ سیر دیده بودند تعبیر آن خاص بود از آن مضیق شدید و آن معنی درین جهان و اله متحقق گشت
ثانی خوابی که دران دو پیاله خشک و دو قاش کدو دیده شد تعبیر آن وسعت رزق ست
انشاء الله تعالی با آخر باقی خواهد بود که در آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو ست ... کدو

بغایت مستحسن شد و خواندن فی عای بسم الله الایضر مع اسمه شئ کنایت ست از محفوظ ماندن از آفات و مضرات ثالث خوابی که دران

شمشیری بدست دادند که بران آیه نصر من الله و فتح قریب و غیر آن مکتوب بود و در آخر آن شمشیر شکسته شد و قبضه در دست ماند

ظاهر آنست که تعبیر شکستن طرف فوقانی صدمه ایست که بعض برادران ایشان در کشمیر رسید و تعبیر باقی ماندن قبضه سلامت

ایشان ست و آن نیز متحقق شد بعد ازین خاطر را مشوش نباید داشت والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم - الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که در بعض احیان ما قتضای

بعض احوال بیتی چند نظم کرده شد الحال مستحسن مینماید که زیر هر بیتی اشاره لطیفه کرده اند بکنه که دران ودیعت نهاده شده ست

والله یقول الحق و هو یهدی السبیل فمنها دلی دارم زخود خالی خیالش مینوان گفتن ؛ در و کیفیتی جوشی سر الشن بتوان گفتن ؛ وجود

بی نمود معنی ما دیدنی دارد ؛ درین نیرنگها بو کلا انش بتوان گفتن ؛ درین دو بیت اشارتست بحالی عجیب که انجذاب روح ست

با فنا انا سویدا در دل ملائی اندر پیچ و تاب ده ؛ نقوش عالمی ام الکتابش بتوان گفتن ؛ اشاره ست بجامعیت حجر بحت

شش فرد باتیدا اسم کثرت موهوم چون شبنم ؛ زفیض معنی آفتابش بتوان گفتن ؛ اشارتست بفنا آنکه از ظهور معنی حجر بحت خیزد

فلنها بزلف پیچ در پیچ کسی گم کرده ام خود را ؛ خروشی در دل شبها نمیکردم چه میکردم ؛ دلی بر درد جان افگار دیار تند خو دارم

جهان را پر ز یار بها نمیکردم چه میکردم ؛ اشاره هست بآنکه گرفتاری بذات غیب الغیب حیرت شدند و میدهد و قلق می آرد

غم تحصیل و یا شغل درد غزل می بنیم ؛ جنون ترک منصبها نمیکردم چه میکردم ؛ تنفیرست از مناسب جاه بیان آفاقی که قبل

ولعبه و مع آن مناصب حاصل شود کسی با من همی سازد کسی با گل همی یازد ؛ اگر من یاد آن لبها نمیکردم چه میکردم ؛

شش اشاره هست بآنکه نزدیک عارف هر لذتی از لذات محسوسه تمثال معنی هست از معانی بی نشانی و در بعض حالات از تماثیل

بحقائق میرسد همی تحقیق را از غم مشرب ها بر دن دیدم ؛ خروج از قید مشربها نمیکردم چه میکردم ؛ حجاب وصل مطلوبست دل

مستمن مطلبها ؛ امین گر ترک مطلبها نمیکردم چه میکردم ؛ اشاره هست بآنکه توحید اراده شرط اعظم سلوکست منها

تا گریزی تو منهای بی نظیر ؛ ره مگردان بعد ازان از ناگزیر ؛ من ترا مشفق ترم از صد پدر ؛ در من آویز و مرا محکم بگیر ؛

غیر من کر با تو با بستی بود ؛ آن وبال ست و عذاب ست و سعیر ؛ درین سه بیت اشاره کرده شد بمبامرات حقیقه

الحقائق با سالک و منها ساقی گری کن کز هوش خود رفتم ؛ من باز خودم خود از دوش خود رفتم ؛ در من نیاخود رای مستانه بالی

مفتون شده بر خود مدهوش خود رفتم ؛ مثل می جوشان کز خم بدر افتند ؛ جوشی زده بر خود از جوش خود رفتم ؛ از هر بن موی جو

شد مستی دیگر ؛ از فرط تمایل از آغوش خود رفتم ؛ زین تیز زبانی آزاده دلم من ؛ خوش آنکه زبانی خاموش خود رفتم ؛

این غزل از مراحقات بحر بسیط ست مستفعلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شرح غرض ازین ابیات

تشویق ست بحال انصال یا فنا انا و آن حالیست نادر الوقوع اتصال عبارت ست از انجذاب

روح و معرفت سر و فنا انا از تیقظ لطیفه خفیه - والسلام ؛ ... ت مهجوری و دوری بکشتم

... تعلی و تفجع از تباد نیه تاسفه کرد منگیر وقت و مشوش حالی و متغیر وجه رد ...